بسم الله الرحمن الرحیم ستایش خداوند کریمی را سزاست
که ذات مقدس او از اشاره بیرون است و برتر
از چند و چون نه باحساس حواس در آید و نه قصه
وصفش سر آید درود نامعدود پیغمبر حبیبی را شایسته
و رواست که وجود مبارکش نمونه چنین خداوندی است
و بر روان پاک دودمان و آل ابرارش و اوصیای اطهارش
که خلیفه و جانشینند از برای چنین بی مثل و مانندی
خلیفه کاه خدا اینند و نماینده رستکاری و رشاد
و آموزنده پرهیزکاری و سداد خاصه امام زمان عجل
تعالی فرجه که آیت سبحان است و برگزیده خالق منان
و بعد چنین گوید خاکسار ویرانه نشین اقل

اقل داعیان دولت و دین آنکه بمشاهده زیادتی اغراض
و امراض اهل روزگار در هر طبقه و اینکه هر یک در صدد
اظهار عیوب یکدیگر بر آمده و شیطان ملعون که دشمنیست
ظاهر از برای کل بنی آدم فهمیده که نجات ابناء عادت عالم
باتصال است و هلاک ایشان و خرابی عالم بتفرقه و انفصال
بمضمون اذا فسد العالم فسد العالم در میانه علما که رؤسای
مسلمین اند میخواهد تفرقه کلی بیندازد و آنها را العیاذ
بالله بکر وادار دارد از باب تکلیف شرع الهی در سنه ۱۲۸۶ هزار و دویست
هشتاد و شش هجری بعض صاحبان اهل کرمان بجهة فهم این مسئله
مهمه که منشاء و مصدر این اختلاف چیست و سبب تضعیف
اسلام کیست و آیا غیر از مدعی روایت و حکایت از
کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام
در میانه علمای اسلام در زمان غیبت امام دوازدهم عجل الله
تعالی فرجه مدعی مقامی دیگر هست یا نیست اگر نیست
بعضی سخنان که در محراب و منبرها گفته میشود چیست

واگر هست مدعو کیست و ادعا چیست و پس از فهم و
اطلاع بر حقیقت امر که ذکر آن در این مختصر باعث طول
و موجب فضول و شرحش بطریق واقع اسباب رنجش
بعضی خاطرها و ملول بر حسب تقدیر الهی و قضای سبحانی
و اقتضای زمان و معرفت علما و سایر طبقات اهل
کرمان در خارج شهر در ویرانه بر توشه قناعت و گوشه
فراغت خو کرده و بقدر مقدور و میسور مشغول امور
ملیه فقرا و ملبوا ایشان از مسلمین شده و از آنجائیکه خدای
علیم حکیم در هر دوره جبر برای هر کس دانشمند تر از او حق قرار
داده بمضمون فوق کل ذی علم علیم و امر بطلب زیادتی علم
فرموده از باب اینکه از برای علم غایتی نیست تفحص و تجسس
از کتب و تصانیف و صحف و تالیف علمائیکه معروف
بر بزرگی هستند نمود بجهت آنکه سیر باقدام ظاهره بسوی همه
آنها برای طالب معسور و غیر مقدور است و از نوشته و خط
ممکن و میسور لهذا از آن تفحص نمود و بیغرضانه پس از وصول

بجهة

بجهة اینکه خط کلام است مکتوب و از کلام محکم هر کس
پی بمقام او برده میشود و بواسطه بلندی مقام او با
آنکه بسوی او خوانده میشود تا چندی قبل از این که سواد
عریضه بنظر رسید که ظاهرا یکی از علمای بزرگ اسلام
بر آستان حضور سلطان سلاطین جهان و خاقان
خواقین زمان منبع بینش و کیاست و جامع انواع
ریاست و سیاست السلطان بن السلطان ابن السلطان
والخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان شاهنشاه اسلام پناه
ابوالمظفر اعلیحضرت ناصر الدین شاه ادام الله ایام سلطنته
و شید بنیان مملکته و القی فی قلوب العباد محبته و
علی اهل الفساد مهابته عرض کرده بود بعد از سفر میمنت
اثر فرنگستان و چون قبل از شروع بعرض عرایض انبیا
مقدمه مقدمه مختصره عالمانه که اشاره بتوحید
و نبوت و امامت و ولایت بود عرض شده بود جمعی از مسلمین
که حاضر بودند هنگام مطالعه اظهار شرح و بیان آن را

و رفع علی ملوک الارض مکانته

بطرزی عامیانه نموده از انجا که خداوند عالم از برای هر
سؤالی جوابی مقرر فرموده و بجهة هر علتی مرضی و جزائی
مختصری شفاها بیان نموده تا این اوان سعادت اقتران
که بواسطهٔ همت امناء دولت دولت و دین را انتظامی
کامل حاصل است و جمیع طبقات رعیت از وضیع
و شریف هر یک در مقام خود را فقه اظهار نموده که
آنچه عرض شده بود بنوشته تحریر در آورده و نظر باینکه
لا عبرة بالقرطاس معروف است و سواد غیر مطابق با
اصل بر طبق اصلی شرعا موصوف متعرض شرح و بیان
الفاظات مقدمه عالمانه حکیمانه نشد ولی از باب اجابت
سائلین و حصول مقصود آنها بزبان عامیانه خالی
از اغلاق و اشکال با این مختصر پرداخت از اشاره کردن
بمطلب اسلام ظاهری که نفع آن در دنیا عاید انسان می شود و اسلام
و ایمان واقعی که در آخرت ثمران را خواهد دید و توحید
و نبوت و امامت و ولایت و ذکر مجملی از انواع تفکر

بجهة

بجهة تذکر نفس غافل لاهی جانی فانی بمفاد ارواح اشخاص
عالم بمفاد فان الذکری تنفع المؤمنین و مستدعیات
از اهل نظر و صاحبان دانش و بینش و بصر که بنظر رضا
و عاد لانه و عاقلانه در این نظر کنند و از خطا و لغزش
در گذرند و بقلم اصلاح اصلاح نمایند بدون آنکه خورده
گیرند و مضمون چینند و خداوند علیم قدیر قادر است
که بر قلم نا چیز و بیان ناشی این کلماتی را جاری کند که خود دان
عوام از آن بهره ور گردند و بزرگان و خردان مشکل
پسند را هم پسند افتد و مسمی ساخت این مختصر را
بوبهر انبیه و مرتب بچند مطلب و خاتمه گردید باب مقدمه
اولا مقدمه عرض شود و در آن مقدمه چند فصل
که هر فصلی در نظر اهل وصل اصلی است و لا حول و لا
قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطیبین
الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین **مقدمه**
و در آن چند فصل است **فصل** شکوه در این

نیست که خداوند عالم جل شانه بنی آدم را فضیلت
و برتری داده بر سایر مخلوقات بفضائل عدیده
چنانکه می فرماید و لقد کرّمنا بنی آدم و از جمله آن
فضائل نطق است که می تواند از آنچه در دل دارد
تعبیر بیاورد بطوری که هیچ اشاره لطیفه و معنی دقیقه
از آن وا فرو گذاشت نکند و از جمله آن فضائل
این است که برای او در خط یاد و انعام کرده است که
می تواند سخنهای خود را بصورتی مرئی در آورد تا
با چشم بتوان دید و مدتها بماند و حمل و نقل
شود و باطراف دور دورها برسد و مقصود آن صاحب سخن
از آن خط حاصل شود خواه مقصود او خیر بوده باشد
یا شر پس اگر از عقلا است از دو عقل و دانش
چیزی نگاشته بقدر عقل او با او اعتنا شود حضرت
امیر سلام الله علیه می فرماید کلام المرء دلیل عقله و اعتناء
هر کس بقدر عقل او می کنند هم چنین بکلام

کلام مرد دلیل عقل او است

بکلام او و همان طور که تقریر صحیح کار هر صاحب لسان و بیان
نیست تحریر صحیح هم کار هر نویسنده و بنان نه و چنانکه
با کلمه از دهان بیرون آید آتشی روشن یا خاموش کند
در میان دو نفر یا دو طایفه یا ملکی هم چنین با تحریری که
چنین کاری کند و هر چه بر گفتار جاری است بر نوشته
و خط هم جاری است بلکه نوشته در بسیاری از جاها
موثرتر از گفتار است بجهة آنکه کلام و گفتار را مستمع می شنود
و از آن در میگذرد یا آنکه فراموش می کند و اما خط با آنکه
ناظر یکمرتبه در آن رجوع می کند و در معانی و فحاوی و لحن
آن تدبر می کند و باین واسطه مضمون آن در دل او بیشتر اثر
می کند پس نوشته فصیح تر شارح است از برای مقدار
انسان و عقل او پس انسان باید بنوشته خود اعتنا کند
و اگر از علما است و نوشته او علمی است باید سعی بیشتر
کند یا آنکه بنوشتن کتابی جمعی گمراه می شوند یا آنکه
هدایت می یابند و اگر از امرا است و مطلب علمی دارد

باز چنین کاری کند و نهایت سعی را بجا آورد مخصوصا
عرایضی که به سلاطین و صاحبان عقل و هوش عرض میشود با
آنکه آن نوشته حفظ می شود و از برای صاحبش تخمی در زمین
قلوب زرع می کند و پس از زمانی مخصوص اثر آن حاصل
میشود که محبوب صاحبش نیست پس انسان عاقل هنگام
تحریر باید ملتفت باشد و در امور متعلقه بدین و وطن
باید سعی بیشتر کند بلکه بتجربه مند بدهد که بخواند و
اصلاح کند شاید آن خردمند اگر چه در ظاهر خود ترا ست
چیزی از آن بفهمد که آن عالم نفهمیده و نقصی بر او نیست
خداوند عالم می فرماید فوق کل ذی علم علیم و اغلب فسادها
که در مملکت واقع میشود بواسطه سخنهای مکتوبی است
که در آنها ابهام میشود و بصورت مرقومه در می آید
و از این شهر بآن شهر میرود و اثرها بر آن سخنان مترتب
میشود بدین کن در فرمایشات انبیا و اولیا که حکومت
الفاظ را از برای مطالب اختیار میفرمودند و می نوشتند که

می نوشتند

می نوشتند و ثبت و ضبط میشد تا امروز که بما ها
رسیده خاتم انبیا صلوات الله و سلامه علیه در خصوص
ظالم و مظلوم فرمایشی میفرمایند به این بیجر لحن خوش
و بعبارت دلکش بیان فرمودند میفرمایند اُنصُر اَخاکَ ظالماً
او مظلوماً یعنی یاری کن برادر خودت را خواه ظالم
باشد یا مظلوم را و لا ظالم و مظلوم را برادر تو خوانده اند
لیدا امر بنصرت هر دو فرمودند پس از این فرمایش عرض
عرض شد بحضور باهر النور آن بزرگوار صلوات الله و سلامه علیه
کیف اَنصُرُه ظالماً ظالم را چگونه نصرت کنم قال یَرُدُّه
عن ظلمه فذلک نصرک ایّاه فرمودند نصرت کردن ظالم
این است که او را از ظلم باز داری و منصرف کنی اگر چنین
کار را کردی و نصرت کرده او را و همچنین از فرمایشات ائمه
طاهرین سلام الله علیهم اجمعین را در جمیع مقامات ملاحظه باید
نمود مخصوصا اشخاصیکه ادعای ایمان می کنند بواسطه
نوکری این بزرگواران و باقی بآن خود اند اگر فرمانبردار

واخرت رستگاری شد مقصود این بود که در مقام تجربه رعایت
احوال و اشخاص و امور را باید نمود بطوریکه نزد کافه من
معتبر معمول و مرغوب است که کلام الملوک ملوک الکلام
فصل چون فهمیده شد که خط کلامی است مکتوب
و اثر از انطباق بلیش از کلام است مناسب است که اشاره
بتاثیر کلام هم شود بطوریکه گویا بچشم بر بینی و متذکر
شوی که اغلب نزاعها و دوستیها و دشمنیها بواسطه سخنانی
که گفته میشود حتی کفر و ایمان خداوند عالم می فرماید لقد قالوا
کلمة الکفر وکفروا بعد اسلامهم و سعی کنی انشاء الله کلماتی را
بر زبان جاری کنی که اسباب صلاح دنیا و آخرت تو باشد
پس عرض میکنند ولا قوة الا بالله که کلام و اکلام گفتند جهت
تاثیری که در نفس می کند مثل آنکه جراحت و زخم شمشیر و امثال
آن اثر در بدن میکند و اثر آن بنحوی است که اگر بر خلاف مرام
محسوس در حضور جمعی سخنی گفته شود فورا در همه اثر می
کند و تجربه کرده هر گاه فی المثل اولاد شجاع داشته باشی

با نوکر

با نوکر خوبی یا املاک مرغوبی و اندازه حسن آنها را هم
بدانی و بفهمی بمحض اینکه کسی بتو بگوید پسر عجب
اولاد خوبی است یا نوکر و املاک خوبی خود اثر
می کند در نفس تو زیاده از آنچه میدانی محاسن
آنها را و بالعکس و این تجربه را صاحبان املاک در دست
تجربه کرده اند فرضا ملکی دارند اندازه مداخل آن در
دست آنها است و بهمان اندازه بمستاجری
سپرده اند زید نامی از باب حسد آن مالک ملاقی
میشود من ده تومان علاوه میدهم خود این سخن در
صاحب ملک اثر میکند و مطالبه ده تومان را می کند
از مستاجر بیچاره و حال آنکه اندازه مداخل آن را می
داند یا آنکه تعیین دارد زید نام از باب غرض و
مرض این سخن را بر زبان راند با وجود این در او
اثر میکند و همچنین قیاس کن جمیع چیزهای این عالم
را از سلطنت و حکومت و ریاست و سیاست

و اوضاع و زینت دنیا و اشخاص دنیا هر چه را
تعریف کردی با مذمت این دو اثر فوراً بروز و ظهور
خواهد شد و ان من الکلام لسحرا معنیش این است
که مثل اینکه سحر اثر می کند سخنان و سمی اثر در
نفوس می کند اگر کسی بعضی و پریشانی نگوید خاتم
انبیا صلوات الله و سلامه علیه می فرماید صبح که
از خانه بیرون میایم عیب اصحاب مرا بمن نگوئید
میخواهم آنها را ملاقات کنم با قلب صاف با وجود
آنکه آن بزرگوار مطلع بود از همه جا درست تدبر
کن چه فرمایشی است و آن را سر مشق خود کن
ان لکم فی رسول الله اسوة حسنة حضرت امیر سلام الله علیه
که مؤسس بنای امر زهد و سیاست حقیقی بوده
در عهدنامه که بخصوص امر سیاست بمالک اشتر
نوشته اند و مشتمل است بر شرایط و قواعد امر
سلطنت در زمان سلطنت ظاهری در آن

عهدنامه

عهدنامه شریف بوالی می نویسند و لیکن ابعد
رعیتک منک و اشنأهم عندک اطلبهم لمعائب
الناس یعنی باید که بوده باشد دورتر رعیت
تو از تو و مبغوض تر از ایشان در نزد تو آنکه طالب
تر ایشان است عیوب مردمان را تا آنکه می فرماید
و لا تعجلن الی تصدیق ساع فان الساعی غاش
و ان تشبه بالناصحین یعنی البته تعجیل منما تصدیق
قول ساعی بجهت اینکه ساعی و سخن چین غش
دار است هر چند که شبیه بناصحین باشد و
این فرمایشات بجهت این است که کلام اثر می کند
اگر چه کذب باشد و و لا در خیال ضرر میباید
و اسباب خسران دنیا و آخرت تو و او می شود با
آنکه بواسطه یک کلمه سخن شر اسباب خرابی ملکی
فراهم اید پس کو بنده تا می تواند سخن بگوید که
اثر آن خیر باشد در شنونده و مستمع هم

سرعت در قبول سخن شر ننماید عکس سخن خیر که باید
تعجیل کند دران بلکه در هر امر خیری رسول خدا
صلوات الله و سلامه علیه می فرماید ان الله یحب
من الخیر ما یعجل یعنی بدرستیکه خداوند دوست میدارد
از خیر آنچه تعجیل نموده بشود در آن و حضرت صادق
سلام الله علیه فرموده اند اذا هممت بخیر فبادر فانک
لا تدری ما یحدث یعنی هر وقت که همت بستی و
عزم نمودی بامر خیری پس مبادرت و تعجیل بنما
بجهت آنکه نمیدانی تو که بعد چه حادث می شود پس در
امر خیر باید تعجیل نمود نه شر خواه بمکاتبات و مراسلات
باشد یا بنحوی دیگر و چه اما کن خوب گفت و خوب
نوشت مخصوصا در باره اشخاصیکه حافظ ملک‌اند و
اوامر و نواهی پادشاه را در رعیت جاری میکنند و صدق
مشهورند و امین‌اند و سلطان را از خود بخود اولی میدانند
بجهت آنکه اعوان سلطنت هیچ یک مامون از خطا نیستند
و همه در حقیقت مقصر در حق سلطان‌اند و کال

خدمت ساخته نشود از احدی ولی چون سراپا میل
در رضای سلطان‌اند و خود و ما یتعلق خود را از او و برای
او میخواهند و در راه رضای او صرف میکنند و صدق
مشهورند و امین‌اند اگر خطائی از آنها صادر شود اظهار
روا نیست که در باره آنها بگوید یا بنویسد و خطای
آنها را که خداوند عالم خواسته مستور باشد افشا نماید
و امر آنها با سلطان است و اگر کسی چنین کرد بر خدا است
که چنین کس را مخذول کند و دلهای او را از او منصرف سازد
بجهت آنکه مخالفت امر خداوندی کرده و امری را که خداوند
عالم خواسته مستور باشد افشا نموده و از این باب است آیات
و اخبار دیگر در مذمت غیبت وارد شده است
و ستر عیوب خلق و نهی از تجسس مطلقا از حالات آنها
خداوند عالم میفرماید لا تجسسوا و لا یغتب بعضکم بعضا
یعنی تجسس از احوال مسلمین نکنید و غیبت یکدیگر را
ننمائید بجهت آنکه خواسته ستر کند بر مسلمین و عیوب

انها را از برای یکدیگر افشا ننماید بلکه نیکیهای آنها را
اظهار می‌کند و قبایح اعمال را مستور می‌فرماید و در دعا
میخوانی یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح و اگر فتح این باب
شود و خلق در صدد اظهار عیوب یکدیگر بر آیند چه
امینها خائن شوند و چه عادلهای فاسق و چه اشخاصی که
ادعای علم می‌کنند جاهل و عیوب صاحبش را اظهار
می‌کند طرف مقابل نقص او را افشا می‌نماید و اساسا
فتنه و فساد و بینونت و شقاق خواهد شد
گرچه دزد و کارها بر باد شد ∴ معلوم شود که
در چکاریم همه ∴ و اگر انصاف دهیم و تغافل از
ظاهر را یکباری بگذاریم و چشم دل را باز کنیم
خواهیم دید که اغلب مقصود خود پرستی کرده‌ایم
و اسم تدین را مایه اعتبار خود قرار داده و گرگانی بلباس
میش در آمده الا قلیل حضرت باقر سلام الله علیه بکسی فرمودند
میدانی مسلم کیست عرض کرد شما بهتر میدانید فرمود

مسلم کسی است که مسلمانان سالم باشند از زبان
و دست او پس فرمود و میدانی مؤمن کیست عرض
کرد شما بهتر میدانید فرمود مؤمن کسی است
که مسلمانان او را امین مال و جان خود دانند پس بیائید
سعی کنیم انشاء الله در مقام سخن گفتن مسلمین از
زبان ما سالم باشند و اینهمه سختیها و تنگیها که در
طبقات رعیت دیده میشود و فقر و احتیاج هر یک
در رتبه خود با کمال وسعت و نعمت و امنیت که
خداوند عالم عطا فرموده سبب اعظم اینها سخنان
لغوی است که بدون تأمل گفته میشود و نوشته
میشود و این اثار بر اینها مترتب میشود این است که
حضرت رسول صلوات الله و سلامه علیه که عقل کل
و علم آن بزرگوار محیط بکل بود و اصحاب خود را بسکوت
وصیت میفرمودند حتی آنکه مردی عرض کرد خدمت آن
بزرگوار که مرا وصیتی و نصیحتی بفرما فرمودند زبان

خود را نگاه دارد تا دنیا و ما فیها همین عرض ذکر فرموده‌اند
زبان خود را نگاه دارد و بدیهی است که مراد از حفظ
زبان و سکوت نگاه داشتن از است از سخنان
لغو و بیفایده مثل اغلب سخنان اهل این زمان بجهت
آنکه اغلب از دنیا است اما فقرا و مساکین که از بلیات
سخن می‌گویند اهل صنعت و تجارت و کسب و
زراعت از عدم منفعت و خسارت و کفران
نعمت خداوندی و متذکر نمودن یکدیگر را بحبس حقوق
از قبیل خمس و زکوة و سایر حقوق صاحبان اموال
و اوضاع کلا غالبا نتیجه سخنان آنها یا امر با اسراف و
تبذیر است و تجاوز از حد خود کردن و یکدیگر را
اعانت در آنها کردن یا بخل و امساک و تقصیر نمودن در قصاص
و تقدیر و امثال این سخنان که نتیجه آنها خرابی دین و
دنیا است و چون سخن باینجا رسید متذکر شد که
فصلی عنوان نماید بجهت اتمام این مطلب از برای صاحبان

عقل

عقل و هوش که متذکر باشند که با وجود وسعت بر آنها
سخت می‌گیرند سرش چیست و لا حول و لا قوة الا بالله

فصل سببی دیگر از برای سختی که در اغلب خلق
مشاهده میشود این است که هر کس در مرتبه خود میخواهد
از حد خود تجاوز کند از تحصیل خانه و منزل و اوضاع
و اسباب و زینت دنیا و حال آنکه خداوند عالم که مالک
ملک است اذن نداده است و ورود در این نوع تصرف پس
باید جمیع طبقات رعیت متذکر باشند که این عالم
ملک خداوند عالم است جلّت عظمته و از حدود
مملکت او بیرون نرفته است و نه این است که بنی آدم را
که آفرید و با آنها اذن و تصرف در بعضی چیزها داده
از دست او بیرون رفته باشد حاشا که چنین باشد
بلکه خداوند عالم الان و بالفعل مالک است از برای هر چه
به بندگان خود انعام فرموده است از وجود و هستی و

و عیال و اولاد و مال و جاه و ثروت و عزت و دولت
و سلطنت و حشمت و جمیع مضافات و منسوبات
خلق همه مال او است لله ما فی السموات و ما فی الارض
جمیع آنچه در آسمانها و زمین است مال خداوند عالم است
و او است مالک ملک و غنی و خلق همه فقیرند و
محتاج والله الغنی و انتم الفقراء و فقیر دائما محتاج است
بکسیکه باو عطا کند و چون مال او شد تصرف کردن
در مال غیر و لکن مال خدای عظیم جایز نیست از برای
احدی مگر باذن او جل شانه و چون خلق جاهل بودند
بتصرفات انبیا را فرستاد که تعلیم کنند خلق را اقسام
تصرفات را و این بزرگواران آمدند گفتند این تصرف
جایز است فلان حرام است فرمودند سرکه بخور و شراب
مخور گوشت گوسفند بخور خوک مخور چشم بنا محرم
مدوز گوش بغیبت مده زبان بفحش و دروغ و لغو

مگشا

مگشا بذکر و سخن خیر و صلاح بگشا و هکذا در اماکن و
مساکن و اسباب و آلات معیشت از برای هر کسی حدی
و اندازه مقرر فرمودند که تصرف کند و کتابهای زیاد در
اقسام تصرفات نوشته شده است و ائمه سلام الله علیهم
فرمایشات فرموده اند در هر جزئی و منها این است که هر کس
هر نوع تصرفی در مال خداوند عالم می تواند بکند کسی را که خداوند
عالم مثلا پنج تومان جیره از برای او مقرر فرموده همان قدر را
خرج کند و از حد خود تجاوز نکند و اگر تجاوز کرد البته
سختی خواهد دید شخصی که هزار تومان سرمایه در تجارت
دارد با آن کسیکه صاحب دو هزار تومان است میخواهد
در همه چیز مساوی باشد نمی شود این است همیشه محتاج است
و بر او سخت می گذرد و هکذا شخص سرباز اوضاع ده باشی را
میخواهد داشته باشد هر چه سعی میکند نمی شود و این تجاوز
از حد کار عالم را خراب کرده و هر دانی میخواهد اوضاع
عالی را داشته باشد از این واضح تر آنکه هر دانی میخواهد

صاحب لقب عالی شود و علاوه بر این هر کس ربطی
بطبابت دارد یا بنجوم مثلا میخواهد او را حکیم باشی
بخوانند یا منجم باشی حتی در سلسله علمای شریعت و طلاب
اهل الطلبه میخواهد صاحب لقب حجة الاسلام باشد
و او را باین لقب بخوانند و حال آنکه بیچاره بسا آنکه
معنی این لفظ را اگر از او سوال کنی نمیداند و نمی تواند
بطور حقیقت تحقیق کند و این چه وده اشخاص چون
بطلب نمیرسند دائما بر خود سختی وارد میاورند و بناس
کن جمیع طبقات رعیت را با اینها و فقر و احتیاج
اینها را در رتبه خود و حال آنکه هر مرتبه از مقام حکمی
دارد در شهر اسباب تقلب حکمرانی مال شخص حکومت است
و اوضاع سلطنت در مملکت مختص شخص سلطان
و القاب علمای بزرگ فرضا مال علمای بزرگ و این همه
نزاعها و گفتگوها و مرافعها بواسطه این است که هر کسی
از حد خود که خداوند عالم برای او قرار داده میخواهد

تجاوز

تجاوز کند و این نیست مگر از بدبختی که دامنهای خلق را
گرفته و سختی دنیا و آخرت را برای خود مهیا کرده
چنانکه خداوند عالم خبر میدهد و من یتعد حدوده — یعص الله و رسوله
یدخله نارا خالدا فیها هر کس تجاوز کند از حدود خداوند
در جهنم مخلد خواهد بود پس از ماست که بر ماست
این است که خداوند عالم بطریق کلیه و اجمال میفرماید
ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس لیذیقهم
بعض الذی عملوا لعلهم یرجعون ظاهر شده است
فساد در بر و بحر بسبب اعمالی که بدست خود مردم
تخم آن را پاشیده اند و کسب کرده اند و ثمرش را
که بچشانند بایشان مکافات بعضی از آن عملها را
شاید متذکر شوند و توبه و انابه نمایند و در آیه
دیگر میفرماید ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت
ایدیکم و یعفوا عن کثیر یعنی هر مصیبتی بشما میرسد
بواسطه اعمالی است که خود شما کرده اید و از بسیاری

از علمای بد شمای کدر دعوی می کنند و عجب اینست
که این خلق همه طالب غنا و راحت و عزت و فراغت
و امنیت اند و راه آن را نمی دانند و سوراخ دعا را
گم کرده از غیر محلش طلب می کنند راه راحت و عزت
و فراغت زهد و هیچ رغبتی در دنیا است و غنا
و توانگری را هم قناعت و اگر انسان قناعت را
برای خود اختیار نکند هرگز غنا برای او حاصل نشود
چرا که حد برای غنا نیست صد تومان داری محتاج
هزار تومانی یک خانه داری محتاجی بدو خانه و همچنین
محتاجی عمله را می خواهی مالک شوی و همچنین خادم
نوکر و اسب و شتر هر چه داری محتاج بزیاده هستی
و هر چه اموال و اسباب دنیا زیادتر شود احتیاج
انسان زیاده گردد و اگر انسان قناعت کند و از
حد خود تجاوز نکند آسوده خاطر خواهد بود و حسد
بر برتر از خود نمی ورزد و بد نمی گوید و بد نمی نویسد

دیگر

از سخن نجات خواهد یافت و اگر انصاف دهی علاوه منه
الحمد عرض شد خواهی دید که شیطان ملعون بواسطه
حسدی که فیما بین او و حضرت آدم علی نبینا و آله
و علیه السلام بود هر بلایی را بما نسبت طبع و مزاج
و امید داریم که از حد خود تجاوز نکنیم یا سخن بگوییم
و بنویسیم و اسباب خرابی دین و دنیا و آخرت یکدیگر
شویم و فنا سبب است که راه حسد آن ملعون در
فصل مخصوصی عرض شود شاید اسباب تذکری
شود **فصل** در قصه که شیطان بر حضرت آدم علی نبینا
و آله و علیه السلام حسد برد که عداوت با او و نسل او
بست چون بزمین فرود آمدند حضرت آدم میراث
علم و اسرار نبوت را بحضرت هابیل علیه السلام سپرد
و شیطان در هیکل قابیل درآمد و او را بحسد بر
هابیل واداشت که چرا باید علم و اسرار نبوت بحضرت
هابیل برسد و بمن نرسد و او را اغوا کرد تا هابیل را

گشت بعد حضرت آدم علیه السلام بشیث اسرار
و علم نبوت را سپرد و میان اولاد شیث و اولاد
قابیل همان حسد ارثی بود تا آن دو طایفه با هم (جنگها)
کردند و رگ حسد در جمیع مردم پیدا شد و هیچ ناقصی
نیست مگر آنکه حسد بر کامل می برد بعضی از مردم که بلطف
حفظ خداوند رگ حسد خود را می کشند و رگ حسد (خود را)
قطع می کنند و بعضی آن را تقویت می کنند و مقتضای
آن عمل می کنند از این جهة خداوند امر فرمود پیغمبر خود را
صلی الله علیه و آله که از شر حاسدان پناه بخدا ببرد در
سوره قل اعوذ برب الفلق پس این حسد دائم در
میان مردم بود و اختصاص به بعضی دون بعضی ندارد
و در هر صنفی هست حتی در طلاب و علما بجهة آنکه
اینها هم از بنی آدمند و رگ حسد در ایشان هم (هست)
پس بعد از دلیل و برهان از احدی در باره احدی
سخنی را قبول مکن خداوند عالم جل شانه خطاب
می فرماید

می فرماید به پیغمبر مکرم خود صلوات الله و سلامه علیه که قل
هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین پس هر گاه عالمی در باره
عالمی دیگر سخنی گفت یا صاحب منصبی در باره دیگری
مذمت کرد هر آینه امکن بجهة آنکه ممکن است از باب
حسد بگوید پس در وقت سخن گفتن و نوشتن مراقب
شیطان باش که دشمن است همیشه همراه من و تو است
خداوند عالم می فرماید ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه
عدوا انما یدعوا حزبه لیکونوا من اصحاب السعیر یعنی
شیطان دشمن شما است [illegible] هم او را دشمن بگیرید او
قشون خود را جمع می کند که شما را اکراه کند و از اصحاب
جهنم شوید و این را هم متذکر باش که این شیاطین
هر یک در شیطنت مهارت دارند بعضی دانا هستند
و بعضی نادان و همه در قوت و شیطنت یکسان نیستند
و اگر اندکی فکر کنی خواهی فهمید که عامی محض مثلا بخاطرش
خطور نمیکند که می توان چنین اختراع نمود و مردم را

بانه بزه دعوت کرده بادینی که سابق بوده بهانه کرده
وخود را رئیس آنه دین قرار داده در ریاستها و مداخلها
کرده و هم چنین عامی محض ابدا در این خیال نباشند
که چرا فلان زید در فلان سن عالم و فقیه شده یا
فلان پیلهور مثلا تاجر کیمیانی شده یا فلان شخص
در فلان سن بزرگ و شخص اول ایران رضا و وزیر
شده و برین جمله اشخاص حسد بورزند و بد بگویند
و بد بنویسند و هر کسیکه فی الجمله اهل و امانی باشد
این خیالات فاسده کاسده را می کند و این از حیلهای
بزرگ شیطان است که این جور اشخاص را این نوع
اغوا می کند خداوند عالم هم از حکمت بالغه خود و آزمایش
خلق و از برای اشخاصیکه در دلهای ایشان مرض است
و بتوانند امراض باطنی خود را ابراز دهند و اظهار
قدرت حضرت یحیی را در طفولیت با و وحی میفرماید
یا یحیی خذ الکتاب بقوة و میفرماید و آتیناه الحکم

صبیا

صبیا حضرت عیسی در طفولیت می فرماید انی عبد الله
آتانی الکتاب و جعلنی نبیا ملاحظه فرما قبل از تکلیف چنانچه
معروف است صاحب علم میکند فلان عالم دیگر را در طفولیت
صاحب مقامات میکند بعضی جمهور را بالا نسب معروف
و سن وزیر سلطان عادل میکند فلان ضعیف را
صاحب اسم و رسم می کند و لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون
در قرآن بعنوان قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء
و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء
پس اشخاصیکه فی الجمله اهل و امانی هستند و این چند کلمه
بجهة تذکر آنها بود فریب شیطان را نخورند و حسد بر دیگری
و غیره نورزند و این فتنها و ستمهای ظاهری را مایه عزت
و ذلت و فقر و غنا و علم و جهل قرار ندهند حضرت نوح علی
نبینا و آله و علیه السلام از انبیاء اولوالعزم بود در خصوص
کنعان بن نوح خداوند عالم وحی میفرماید بان نزد که او انه
لیس من اهلک انه عمل غیر صالح حضرت صادق سلام الله علیه امر فرمودند

یقطین را و اولاد او را از جمله اولاد او که معروف است
علی بن یقطین است عرض کرد خدمت حضرت کاظم سلام الله علیه
یا سیدی غارتی اخافی مزد عاء ابلیک الحضرت باو
فرمودند انما انت ابو و قصه این دو نفر معروف و مشهور است
مقصود ذکر این فقره نبود بلکه مقصود این بود که خداوند
رؤف رحیم که می فرماید شیطان را دشمن خود بگیرید
قدری متذکر شویم که این ملعون چگونه عداوت خود را
بکار می برد بالنسبه باشخاصیکه فی الجمله اهل دانائی
هستند دانی و دقیقه غفلت نمی ورزند پس باید
سعی کنیم ان شاء الله که بدنهای ما ماوای این شیاطین
که باین نحو اغوای کنند نباشد و نباشد از ابدانی
که حضرت امیر سلام الله علیه در باره انها فرمایشی
می فرمایند که مضمون آن این است که شیاطین تخم کرده است
در سینهای ایشان و در همه سوراخهای تن ایشان
رفته است از چشمهای ایشان شیطان نظر میکند

یعنی ای آقای من ... [illegible]

از زبانهای

از زبانهای ایشان شیطان سخن می گوید و بحفظ
خداوند عالم دست حسد را قطع کنیم و از روی علم و
دانش حرکت کنیم در نوشتن و گفتن رسول خدا
صلوات الله و سلامه علیه می فرماید الحسد یاکل
الحسنات کما یاکل النار الحطب حسد معصیتی است
که حسنات را محو میکند همانطور که آتش هیزم را محو میکند
و او را فانی می کند و خاکستر میکند پس انسان در
هر درجه و مقام هست باید ملتفت باشد که اشخاصیکه
نجات یافتند در دنیا و آخرت سبب نجات آنها
چه شد و آنها که هلاک شدند بچه سبب هلاک شدند
و سببش نبود مگر اطاعت و مخالفت کنعان بن نوح
مخالفت کرد علی بن یقطین اطاعت و فرمان برد
پس باید اطاعت شیطان را ترک کنیم و فرمان خداوند را
بجا آوریم عماقریب عرق ما بر پیشانیها نشسته و
جبین ما نومیدانه ما مأیوس خواهد شد و در زیر

خاک خواهیم خوابید و همه را حاضر می‌کنند در محکمهٔ قضا
که عرصهٔ قیامت است و حکم خداوند عالم و ثواب
نعیم جنت و عقاب عذاب نار فصل از برای
خلق در این دنیا هیچ چیز از علم لازم‌تر نیست و جمیع شرافتها
و کرامتها در علم است و در هر طبقه از طبقات خلق
چون نیکو بنگری صیادی دانا از نادان بهتر است حتی در
علم فلاحت و خط مثلاً و خداوند برتبهٔ عالم را برتبهٔ علم او بالا
برده است و شرافت هر علمی باصطلاح علما بقدر شرافت
موضوع آن علم است یعنی شرافت هر علمی بقدر شرافت
آن چیزی است که در او سخن می‌گویند مثلاً کاسب از اسباب
آبادی شهرهاست و باید بر کسب او و او را احترام داشت بقدر علمش
در این کسب و شکی نیست که کسیکه کسبش در مس است
با کسیکه عملش در طلا است چه قدر فرق دارد و هکذا
کسیکه در نحو سخن می‌گوید با کسیکه فقاهت می‌کند
و دین خدا را بمردم می‌رساند معلوم است بیشتر آنکه

که دین خدا را بمردم می‌گویند هیچ علمی بالاتر از علم معرفت
و خداشناسی نیست و از برای علما درجات است بعضی
اعلم از بعضی و از برای علم انتهائی نیست و اوضح از این چیست
که بخاتم انبیا فرموده قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْماً بگو خدایا علم مرا
زیاد کن و هر کس ترسش از خداوند بیشتر است او دانا
تر است بلکه در حقیقت معنی علم همان خشیت است چنانچه
در دعا است که سُبْحانَكَ لا عِلْمَ إلّا خَشْيَتُكَ و در قرآن است
إنَّما يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبادِهِ العُلَماءُ آیه خوف و خشیت از خداوند
عالم منحصر است بعلما رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه
از همه خلق خائف‌تر بود بجهت آنکه داناتر بود و نیز اعظم
که جلالت پادشاه را خصیصان الشبه از همه کس بیشتر می‌
ترسد از سلطان بجهت آنکه اگر خلافی کند عقوبتش او از
همه کس بیشتر است از باب آنکه عالم است بجلالت و
عظمت پادشاه این است که در حدیث وارد شده است
هفتاد گناه از جاهل آمرزیده می‌شود و از عالم یکی آمرزیده

میشود مقصود این بود که اعلا درجات علم مخصوص ذات
مقدس آن بزرگوار است صلوات الله و سلامه علیه
و پس از آن بزرگوار حضرت امیر سلام الله علیه و فرزندان طاهرین
آن بزرگوار و پس از ایشان پیغمبران و اوصیاء ایشان و پس
از ایشان نقبا و نجبا و پس از ایشان سایر علما و حکما و عظام
و بعد از ایشان طلاب علوم آل محمد و محبان علم که عمر خود را
صرف در طلب علوم و تعلیم مقدمات آن نموده اند بطوری که
از آل محمد علیهم السلام رسیده است و پس از ایشان تابعان
علما که مسائل دین خود را از علما اخذ می کنند بقدر کفایت
خود و عیال و هر مرتبه از مقام حکمی دارد و در سلسله علما
هر کسی دارای علمی است و هر کس هر چه دارد و از ائمه
طاهرین سلام الله علیهم باو رسیده و از آن بزرگواران
روایت می کند باید از او گرفت و احترام او را باندازه
علم او باید نگاه داشت اگر حرمت اهل را داشتند و رعایت
ادنی را نمودی امر منتظم میشود و نفاقها و نفاقات مبدل باسباب

تغیر

تغییر یابد و انتظام امور عباد خواهد شد عبرت بگیر از
سرباز با پادشاه مانند ده باشی تا امیر تومان همه نوکر پادشاه هستند
و هر یک بر سر جای خود محترمند و عکس پادشاه در هر یک
بقدر خود افتاده پس حرمت هر یک از علما را باید نگاه
داشت باندازه علم او و هر یک هر چه میدانند و در دست
خمیده اند باید از ایشان اخذ کرد **فصل** اغلب اهل تقوی کار
در افراط و تفریط سر میبرند و در اعتدال کنند و اعتدال بر نفوس
دشوار است و این است معنی آنکه فرمودند علیک بالحسنة
بین السیئتین یعنی بر تو باد بحسنه در میان دو گناه که آن دو
سیئه دو طرف زیاده روی و کوتاهی باشد و آن حسنه
میان رسائی و حق است پس یک معنی خیر الامور اوسطها
معنیش این است پس هر کس هر چه داند و هر قدر داند همان
در باره او باید گفت نه زیادتر و نه کمتر خداوند عالم میفرماید
ما کان لهم الخیرة من امرهم یعنی نیست از برای مردم اختیاری
در امر خودشان چیزی را خوب دانند باید با حلال یا حرام

بلکه باید هر چه را هر طور خداوند سبحانه از برای ایشان
اختیار فرموده همان را اختیار کنند هر که را فرموده مسلم است
و مومن و عادل و عالم خلق هم او را مومن و مسلم و عادل و عالم دانند
و هر که را فرموده فاسق است و ظالم و کافر و جاهل خلق هم
او را همان طور دانند و هکذا در جمیع چیزها و اشخاص و در
جمیع کارها باید مردم تابع خداوند عالم باشند و خود
سری نکنند شریعت پیغمبر آخر الزمان صلوات الله و سلامه
علیه برای جمیع خلق نازل شده است و تهدید و وعیدش
برای همه است عالم باشد یا جاهل غنی باشد یا فقیر و کمال
مردم در امتثال این شریعت است و عمل کردن بآن بآن نحو
که فرموده اند بی زیادتی و بی کمی

فصل

فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم
حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما خداوند عالم جل شانه
بطور تاکید و قسم فرموده که چنین نیست که گمان کرده اند
که خودشان از پیش خود می توانند چیزی را از برای خود

اختیار

اختیار کنند قسم به پروردگار تو ای محمد صلی الله علیه و آله
ایمان نمی آورند تا تو را حکم قرار دهند در میان خود و
حاکم دانند از برای خود و آنچه واقع شده در میان
ایشان از نزاعها و اختلافها پس هر طور که تو حکم
کردی قبول کنند پس در نفسهای خود تنگی نیابند
از حکم تو و دلتنگ نشوند از فرمان تو بلکه اگر صحیحا
واقعا مؤمن باشند بآنچه گذشت اکتفا نکنند
بلکه تسلیم کنند از برای حکم تو تسلیم کردنی پس جمیع
مردم از عالم و جاهل و عالی و دانی باید مطیع و منقاد
حکم خدا و رسول و ائمه سلام الله علیهم اجمعین باشند
در کل امور و جزئی و بزرگ و کوچک مثلا افترا
و دروغ بر خدا را خداوند از همه ظلمها بالاتر قرار داده
و فرموده و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا یعنی کیست
ظالم تر از کسیکه دروغ و افترا بر خدا می بندد تو هم
متابعت کن و از کسیکه حکم بغیر ما انزل الله می کند و افترا

خدای عز و جل و رسول و ائمه طاهرین سلام الله علیهم
بنده دوری کن و چنین اشخاص را از کسانیکه ظلمهای
ظاهری می کنند ظالم تر بدان بلکه اینها را کافر بدان
چنانکه خداوند اینها را کافر نامیده و میفرماید من لم
یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و در جای دیگر
هم الظالمون و در موضعی هم الفاسقون یعنی کسانیکه
حکم بغیر ما انزل الله می کنند کافر و فاسق و ظالم در حقیقت
اینها هستند پس هر کس مطیع حکم خدا و رسول است
باید در دل خود از این فرمایشات تنگی نیابد و دل تنگ
نشود شیطان دشمن است قوی هر چه در نظرها عظیم است
و صاحبانرا ملامت می کنند بلکه خلق را اغوی می کند
بان معاصی مثل زنا می بینی اگر کسی زنا کرد چه قدر او را
ملامت می کنند بجهت انکه در نظرها عظیم است و اما
غیبت و ربا چون صاحبان انها را کسی ملامت نمیکند
چه قدر خلق را اغوی می کند و حال انکه معصیت این دو

اززنا

از زنای عظیم تر است چنانکه در روایتی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که فرمودند یک درهم ربا که شخص بخورد اعظم است
در نزد خدا در گناه از سی و شش زنا که شخص با محرمات
خود کند در جوف کعبه و از ربا عظیم تر عرض مرد مسلمان است
یعنی کسی او را غیبت کند و همچنین اگر کسی حکام عرف را
مذمت کرد اغوی می کند خلق را بر تحسین و تصدیق
و اگر حکام بغیر ما انزل الله را کسی بی ادبی کند می گویند هتک
شریعت کرده و حال انکه در صریح و محکم قرآن عرض شد
در باره انها خداوند عالم چه فرموده مقصود اینها نبود
بلکه غرض اصلی این بود که خلق از اعلی تا ادنی کلا
باید تابع حکم خدا و رسول و ائمه سلام الله علیهم اجمعین باشند
و هر چه را عظیم شمرده اند عظیم دانند و انچه را عظیم نشمرده
عظیم ندانند و در دل خود تنگی نیابند و تسلیم کنند اگر طالب
سلامتی هستند در دنیا و اخرت

فصل

خداوند عالم صغیر ما باید هل یستوی الذین یعلمون والذین

لا یعلمون اما مساوی نیند کسانیکه می دانند و کسانیکه علم
ندارند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرماید فضل
عالم بر عابد بقدر فضل ماست بر پست ترین خلق
و نشستن یک ساعت با عالم ثواب دوازده هزار ختم قرآن
دارد و مراد از عالم است که بعلم خود عمل کند و اهل
تقوی باشد و الا کرامتی از برای او نیست لو کانَ العلم
مِن غیر التقی شرفا لکانَ اشرفَ خلقِ اللهِ ابلیس خداوند
عالم در قرآن میفرماید یا ایّها النّاس انّا خلقناکم من
ذکرٍ و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا انّ اکرمکم
عِندَ اللهِ اتقیکم خطاب میفرماید به بنی آدم ما شما را شعبه
شعبه کردیم قبیله قبیله کردیم از برای اینکه یکدیگر را
بشناسید و الا فخری برای کسی نیست اگر شاه باشد
یا الت اصفهانی باشد یا طهرانی قمی باشد یا کاشانی
مثلا فخری در اینها نیست ان اکرمکم عند الله اتقیکم
یعنی کریمترین شما نزد خداوند عالم کسی است که تقوای

او

او بیشتر است پس فخر و شرف و عزت و نجابت همه در
تقوی است در جمیع احوال عرض کردند خدمت امام علیه السلام
فلان کس خیلی تقوی دارد همه اعاده می کند وضوی خود را
فرمودند هرگز زکوتش را اعاده کرده پس انسان در جمیع
حالات باید تقوی داشته باشد حتی در طلب علم و همت
خود را بلند دارد و طلب قرب خداوند عالم را بنماید و تحصیل
تقوی کند اگر تحصیل علم می کند قصده فی الله طلب کند
نه از برای کبر آن نه از برای اوقاف نه از برای ریاست
و عزت نه از برای صدر نشینی نه از برای اینکه باو بگویند
آقا و پیش نماز زاده بلکه قصده فی الله طلب علم کند و تقوی را
پیشه کند و از خلق اندیشه نماید اگر میخواهد در دنیا
و آخرت اهل شرافت و کرامت و عزت باشد و گمان
مکن که عزت آن است که مردم برای خود آن را عزت شمارند
بود و روز دیگر نیست این کار خداوند عالم میفرماید العزة
لله و لرسوله و للمؤمنین این چه عزتی است که سکی باسکی

بر سر جیفه نزاع کنند و یکی غالب آید و جیفه بخشد
خود پس جمیع شرافتها و عزتها مال علمای عاملین است
که اهل تقوی هستند اگر عالم عاملی را دیدی هر چه میگوید
در امر دین و مذهب از او بشنو که هدایت میکند ترا براه
نجات و اگر عالمی را دیدی که بعلم خود عمل نمیکند چنین
کسی هادی خلق براه نجات نیست و دیگری باید او را نجات
دهد هر چند عالم باشد و بزرگی که گفته‌اند · دستگیری
نکند آنکه خود از دست رود ⁘ ره نمائی نکند آنکه بگمراه هم
خواست · انصاف بده و تصدیق آنچه عرض شد درین
فصل بکن تا رستگار شوی انشاء الله **فصل** انصاف
اعظم فرائض الهی است که درین زمانها داخل متروکات
شخصی پرسید از حضرت صادق علیه السلام از حق مؤمن
و جواب نفرمودند تا آنکه آن شخص خواست وداع کند
و بیرون رود عرض کرد سوالی کردم و جوابی نفرمودید
فرمود می‌ترسم جواب دهم و کافر شوید یعنی چون عمل نکنید

فرمود

فرمود که شد باید نمود واجبات خدا بر خلق سه چیز است
انصاف دادن شخص از نفس خودش تا آنکه راضی نشود
برای برادرش از نفس خودش مگر با آنچه راضی باشد برای
خودش از برادرش و دیگری مواسات برادر در مال یعنی
آنچه دارد نصف کند با برادر خود و دیگری ذکر خدا در
همه احوال و مقصودم سبحان الله والحمد لله نیست بلکه یاد
کند خدا را در نزد حرام تا آنکه ترک کند آن را تمام شد
حدیث شریف و از این حدیث چنین ظاهر میشود که مواسات
هم از جمله واجبات است که ابنا نام و نشانی از آن نیست
و در دعای ماه مبارک شعبان میخوانی وارزقنی مواساة
من قترت علیه من رزقک خدایا روزی کن مرا
که مواسات کنم با کسانیکه روزی را بر ایشان تنگ کرده
و اشاره بهمین است فرمایش حضرت امیر علیه السلام بآن
طبیب یونانی که اسلام آورد و حضرت ارکان اسلام
را باو تعلیم کردند تا مسلمان شود فرمودند بعد از

شهادات کرام میکنم تو را که مواسات کنی با برادران
که مطابق اند با تو بر قصد تو محمد و قصد تو من و
انقیاد برای او و برای من در آنچه خدا شنود و دوری کرد
پس معلوم شد که انصاف و مواسات چیزی است
که در شریعت امر به آن شده و شیعه و سنی اتفاق بر آن
دارند چنانکه ابو بکر در خطبه خود بیان می کند در وصف
حضرت امیر سلام الله علیه آنجا که می گوید لَهُ الرَّحِمُ الماسّة
بِالرَّسُولِ وَالعِلْمُ بِالدَّقِيقِ وَالجَلِيلِ وَالرِّضَا بِالصَّبْرِ
الجَمِيلِ وَالمُوَاسَاةُ وَالقَلِيلِ فِي الكَثِيرِ که حاصل آن
این است که علی رحم رسول است و عالم بهر چیز
و صاحب صبر و مواسات است مجملا اخبار زیاد
در این باب وارد شده است و از برای اهل انصاف
همین قدر کافی است **فصل** اگر کسی از اهل
انصاف باشد و درست تدبر کند خواهد فهمید
که اگر وجود مبارک آسمان فخامت و شهریاری و

آفتاب

آفتاب شهامت و کامکاری خلد الله ملکه نبود اثری
از شریعت خداوندی نبود نظر کن با اهل
دوری زمین و در میانه آنها با اهل اسلام و اصحابه
اسم تشیع بر سر ایشان است و در میانه آنها با اشخاص
اعتنا بدین و مذهب دارند و احیا دعا برادر آنها
دوری هم آنها چیست و اما اشرار در هر صنفی و در هر
طبقه از طبقات رعیت ملاحظه کن چنان شرور
غرور آنها بالا گرفته که خدا را بکلی فراموش کرده اند
رسول را در پس سر انداخته و تدبیرها و سیاستها را
در اوضاع و جمع دنیا بر شرع مقدم داشته و اگر
از ترس شمشیر سلطنت نبود چه مالها تباه می برد
می شد چه عرضها و ناموسها بر باد داده می شد
و شیطان ملعون هم بمناسبت طبع و مزاج و سن
هر یک را بهر چه مایل هستند اغوا کرده از انواع ملاهی
و معاصی از شراب خوردن زنا کردن غیبت نمودن

نعمت نبودن و هکذا رشوه خوردن حکم غیر ما انزل الله کردن
خمس ندادن زکوة ندادن و هکذا و هکذا و مع ذلک
کلکه حضرت ظل الله را لیلا و نهارا همت عنایت مکنونه ترویج
اسلام و عدم هر جزئی امنا دولت علیه دقت میفرمایند
انصاف بده و با جان خود خصمی مکن ملاحظه کن هر
قدر از شریعت را که امنا دولت در صدد ترویج
ان هستند مهما امکن عمل بان میشود و هر قدر را که
مهمل گذارده اند ابدا اعتنائی بان نمیکنند اگر چه از اعظم
واجبات خداوندی باشد و چنان متروک شده که
کانه از شریعت نیست مثل خمس که مال عیال و اولاد
صاحب شریعت است و خداوند عالم محض شرافت
پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرماید واعلموا انما غنمتم من شیء
فان لله خمسه و للرسول واحدی از علما شبهه در ان
ندارند و هم چنین در باب زکوة که مال عیال الله است
بمضمون الفقراء عیالی و سایر حقوق که متعلق

بال دنیا است و عدم عمل کردن بان ضرر بدنیا میرسد و
شنیده نشده که تا بحال بعرض خاکپای مبارک عارض
شده باشند در باب مال عیال و اولاد صاحب شریعت
و هم چنین مال فقرا و انشاء الله بعد از این مسامحه نخواهد شد
و همت بر اخذ ان و باهل استحقاق رسانیدن خواهند نمود
پس معلوم شد که اینچه از شریعت عمل بان میشود بواسطه
همت اولیای دولت است نه از راه تقوی و دیانت الا
قلیل و اگر چنین بود در خمس و زکوة هم بود مقصود ذکر
خمس و زکوة نبود بلکه تذکر خلق بود بجهت شکر نعمت
وجود ولی نعمت پادشاه اسلام پناه خلد الله ملکه اگر
شاکر باشند نعمت را خداوند زیاد خواهد فرمود اگر
کفران ورزند عذاب خداوندی شامل است الحمد لله علی
الائه و الشکر علی نعمائه و بهذا اتمام مطلب فصلی دیگر عنوان
شود از برای تنبیه اهل غفلت مناسب است
فصل بدانکه اولاد ادم را بنیان عمر انسان

می‌گویند بجهت آنکه با هم انس دارند و چون با هم انس دارند
مقدر شد که اینها شهری طبیعت شوند و بر گرد هم
آیند و هر یک بکاری مشغول شوند و تعمیر زمین کنند
خداوند عالم در قرآن میفرماید وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا یعنی از
شما خدا خواسته است که عمارت زمین را بکنید
پس هر یک در این دنیا باید بکاری مشغول باشند و
نفعشان بیکدیگر رسد و چون هواها و هوسهای
اینها مختلف است و در میان ایشان نزاعها بهم خواهد
رسید و قتلها و غارتها پیدا خواهد شد و اسباب
فساد بعضی را کوچک و رعیت قرار داد و بعضی را بزرگ
و سلطان و در دل رعیت از سلطان ترسی قرار داد
که هر چند که رعیت از تکفیر پادشاه می‌ترسند و
فرمان او را می‌برند از اینجهت اطاعت او را خداوند عالم
واجب فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرماید
طَاعَةُ السُّلْطَانِ وَاجِبَةٌ وَمَنْ تَرَكَ طَاعَةَ السُّلْطَانِ

فقد

فَقَدْ تَرَكَ طَاعَةَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَدَخَلَ فِي نَهْيِهِ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ
وَجَلَّ يَقُولُ لَا تُلْقُوا بِاَيْدِيكُمْ اِلَى التَّهْلُكَةِ طاعت پادشاه واجبست
و کسیکه ترک کند طاعت پادشاه را پس ترک کرده است
طاعت خداوند عالم را و داخل شده است در نهی او
که میفرماید بدست خود خود را بهلاکت نیفکنید
و حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام میفرماید لَا تُذِلُّوا
رِقَابَكُمْ بِتَرْكِ طَاعَةِ سُلْطَانِكُمْ فَاِنْ كَانَ عَادِلًا فَاسْئَلُوا اللّٰهَ
بَقَاءَهُ وَاِنْ كَانَ جَائِرًا فَاسْئَلُوا اللّٰهَ اِصْلَاحَهُ فَاِنَّ
صَلَاحَكُمْ فِي صَلَاحِ سُلْطَانِكُمْ وَاِنَّ السُّلْطَانَ الْعَادِلَ
بِمَنْزِلَةِ الْوَالِدِ الرَّحِيمِ فَاَحِبُّوا لَهُ مَا تُحِبُّونَ لِاَنْفُسِكُمْ وَاكْرَهُوا
لَهُ مَا تَكْرَهُونَ لِاَنْفُسِكُمْ یعنی ذلیل نکنید خود را بواسطه
ترک کردن اطاعت پادشاه اگر سلطان عادل است
از خداوند سؤال کنید بقای او را و اگر ظالم است
از خداوند سؤال کنید او را اصلاح کند بجهت آنکه
صلاح شما در صلاح پادشاه شما است و سلطان عادل

بمنزلهٔ پدر مهربان است دوست بدارد پدر از برای او
هر چه را که برای خود دوست میدارد و کراهت
بدارد پدر از برای او آنچه را که برای خود کراهت میدارد پس
و از این قبیل اخبار بسیار است و این نیست مگر از
تدبیر مدبر حکیم و در کار حکیم چون و چرا گفتن شایسته
و روا نیست لا یُسْئَلُ عَمّا یَفْعَلُ وَهُمْ یُسْئَلُونَ

فصل چنین حکیمی چون در عالم جهل خلقت
فرموده باید علما هم بیافریند تا جهل مردم را برطرف
کنند و آفریده و اخلال بچنین امری نفرموده و از زمان
حضرت آدم تا خاتم همیشه انبیا بوده اند و بعد از آن بزرگان
اوصیای ایشان تا امر منتهی شد بوصی دوازدهم خاتم
انبیا صلوات الله و سلامه علیه که آن بزرگوار غایب
شدند و بعد از غیبت آنحضرت سلام الله علیه و عجل الله
فرجه و وکلای معین که در سابق بوده اند همیشه علمای
ابرار و فقهای اخیار در میان مردم بوده اند و هستند

واین

واین علما معصوم از سهو و خطا و لغزش و عالم بما کان
و ما یکون نیستند و هر یک که ثقه و امین و عادل
و زاهد در دنیا و راغب باخرت و داعی از اهل بیت
طاهرین سلام الله علیهم اجمعین باشند و عارف باحکام
ایشان باید تصدیق انها را در آنچه روایت می کنند از
ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین نمود و عمل بمقتضای
آن کرد تا زمان ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه و این
علما چاکر و خادم ملت و دولت شدند و مملکت مدار و
مملکت مداری به بزرگ منشی و داد مظلوم را از ظالم
گرفتن و دست دشمن را از سر آنها کوتاه کردن و دفع
جهاد با دشمن و لشکر کشی را دانستن و راهها را امن
کردن و اسباب آسایش عباد و سکنه بلاد را بواسطه مشید
سیم تلگراف و نظم چاپار خانها و راه آهن مثلا با مکینه کردن اهم
آوردن و بساط عدل و داد گستردن و امثال اینها
کلا کار سلطان است و شان عالم عامل و فقیه کامل بیان

احکام و بر عوام است رجوع کردن بآن علما و فقها
در دین خود در این زمانها که تا زمان ظهور امام زمان عجل الله
فرجه در هر صورت بنده که خدا موفق نشده زیارت
کربلا نمیتوانند بروند زیارت حضرت عبد العظیم را
استطاعت دارند آب ندارند وضو میگیرند ندارند تیمم
میکنند مقصود این است که پیشه نوکر خود را باید بروش
خود مالید و دست از نافی و دعای آنی برداشت
و هر چه آنها یان ما سلام الله علیهم فرموده‌اند باید بآن
عمل کرد اگر نوکر بخواهد آنچه کند امور عالم فاسد میشود
پس انسان باید همیشه بنده باشد و نوکر هر چه بار
گفته‌اند و هر چه گفته‌اند در این ملت باید عمل کند
باید ذاکر ذکر کند و مسکو مکری و فقیه فقاهت
و طبیب طبابت و سلطان سلطنت و همه با یکدیگر
مشفق باشند نه مخالف پس باید دم بخود آگاه و به
بین چه کسی **فصل** خداوند عالم میفرماید لا

تکونوا

لا تکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا من بعد ما جائهم
البینات ولکن اختلفوا فمنهم من آمن ومنهم من کفر
اولئک لهم عذاب الیم یعنی نباشید مثل بنی اسرائیل
و نصاری که متفرق شدند و اختلاف کردند
بعد از آنکه آیات بینات بواسطه پیغمبرانشان بایشان
رسید از برای این جماعت عذاب الیم مهیا شده اگر
شما هم متفرق شوید بعد از آمدن پیغمبر بسوی شما بعد
از فهم حق برای شما عذاب الیم خواهد بود پس خداوند
عالم خلق را از تفرقه و اختلاف نهی فرموده و خواسته
مسلمین با هم مجتمع شوند و همه یک چیز نظر کنند
و اگر هر یک چیزی نگویند جهت هر یک خلاف جهت دیگری
شود و بدیهی است که از اختلاف فساد در عباد
و بلاد پیدا میشود و سبب تفرقه مدنی میگردد و
تفرقه سبب هلاکت ایشان است و از اجتماع ایشان
ایمنی و رفاهیت حاصل میشود پس خداوند عالم

خواسته که مؤمنین متوجه بجهت واحده باشند قلوبشان
یکی باشد بهم آمیخته باشند اگر چنین شدند دشمن مسلمانان
نمی‌توانند بر اینها غلبه کند المسلمون ید واحدة
همه یک دست‌اند یعنی چنانکه اگر دستی بلند کردی
همه انگشتان همراه دست بلند می‌شود اگر بزیر آوردی
همه همراه دست بزیر می‌آیند هم چنین باید مسلمانان
همه یکی باشند همه همراه باشند از هم جدا نشوند بجهت
آنکه خدای همه یکی است پیغمبر و امامان همه یکی و دین و مذهب
آنها یکی است وَاذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ
فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا یاد کنید و نعمتی را که شماها با هم
دشمن بودید شما را در بوته شریعت گداخته و تألیف
میان شما کرده همه را یکی کرده همه را برادر کرده و مردم
اگر باین حکم عمل کنند روی زمین امن و امان می‌شود
و همه آسوده خواهند شد و بر جمیع اعادی دین غلبه
خواهند کرد و مناسب دید که معنی دین و اسلام و ایمان

و مذهب

و مذهب و معنی اسلام ظاهر شود که ثمرات همه دنیا عاید انسان
می‌شود و اسلام واقعی که در آخرت ثمرات را خواهد داد بعد
بعد از ذکر مقدمه عرض کند مطلب اوّل و در آن چند فصل
دین نزد ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین اسلام است
چنانکه خداوند عالم در قرآن خبر داده إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ
الْإِسْلَامُ و اسلام این است که شخص بگوید لا اله الا الله
محمد رسول الله و کلّ ما جاء به النّبی صلی الله علیه و آله حقّ
من عند الله یعنی خداوند عالم منفرد است در ذات خود
و در صفات خود و در افعال خود و او است معبود
بحق نه در ذات خود شریکی دارد و نه در صفات خود
و نه در افعال خود و نه در عبادت پس احدی در ذات
او شریک با او نیست و احدی در صفات شریک
او نیست و احدی در افعال شریک او نیست و احدی
در پرستش شریک او نیست و هر کس احدی را از خلق
شریک او قرار دهد چه در ذات چه در صفات چه در

افعال چه در عبادت کافر است خواه ان خلقی را که
شریعت قرار داده انبیا باشند یا پیغمبر اخر الزمان
صلوات الله وسلامه علیه یا ائمه طاهرین سلام الله
علیهم اجمعین یا سایر خلق از کاملین و ناقصین انسانی
باشند مثل سادکان ذمینی باشند مثل اب و اتش
و کاو و بتها و صلیبها و زنارها و غیر آنها و همچنین
هر کس احدی از خلق را از اعلی تا ادنی کرفته وکیل خدا
داند در این امور یا وزیر یا کمالات و معین کافر است این
معنی لا اله الا الله بطور اختصار و اما معنی شهادت
بنبوت یعنی محمد بن عبد الله صلی الله علیه واله خاتم انبیا است
و بعد از انجناب پیغمبری مبعوث نخواهد شد و ان
بزرکوار عبد و بنده خداست که او را افرید و رسول
اوست که بسوی خلق اخر الزمان فرستاده و حلال
او حلال است تا روز قیامت و حرام او حرام است
تا روز قیامت و انچه را که خبر داده در جزئی امور و کلی

چه در

چه در امور ظاهر که مردم میفهمیدند و میفهمند و چه
در امور غیبیه که مردم ان را نفهمند مثل خبر دادن
بقیامت و جنت و نار و ثواب و عقاب و مبعوث
شدن از قبرها با جسمها و روحها و انچه را که خبر
داده همه صدق است و احتمال دروغی در انها نیست
هر کاه شخص اقرار کند بانچه ذکر شد بظاهر لسان
خود اینه در زمره مسلمانان است خواه باطن او
با ظاهرش مطابق باشد یا نباشد و اما ایمان
آن است که علاوه بر شهادت بتوحید و نبوت
بطوریکه ذکر شد شهادت دهد باینکه دوازده
نفس مقدس بعد از پیغمبر صلی الله علیه واله وصی و
خلیفه و جانشین ان بزرکوار بوده اند و امام و حجت
بر خلق و علوم و اسرار پیغمبر را بارث برده اند و
اول ایشان علی بن ابیطالب است صلوات الله وسلامه علیه

و بعد از آن بزرگوار فرزندش امام حسن و بعد از آن بزرگوار
برادرش حضرت امام حسین و بعد از آن بزرگوار فرزندش
علی بن الحسین و بعد از آن بزرگوار فرزند او محمد بن علی و بعد از آن
بزرگوار فرزند او جعفر بن محمد و بعد از آن بزرگوار فرزند
او موسی بن جعفر و بعد از آن بزرگوار فرزند او علی بن
موسی و بعد از آن بزرگوار فرزند او محمد بن علی التقی و بعد
از آن بزرگوار فرزند او علی بن محمد النقی و بعد از آن بزرگوار
فرزند او حسن بن علی علیهما السلام و بعد از آن بزرگوار
فرزند او م ح م د بن الحسن علیهما السلم که امروز در دنیا هست
و زنده است و غائب است و ظهور خواهد فرمود و
زمین را پر از عدل و داد خواهد نمود پس هرگاه ظاهر شود
از شخصی اقرار و اعتراف بامور مذکوره و اعتراف
بعصمت صدیقه کبری فاطمه زهرا علی ابیها و بعلها و بنیها
الصلوة و السلم و اینکه دوستان ایشان دوستان
خدا اند و دشمنان ایشان دشمنان خدا می‌گویند این

شخص

شخص مؤمن است و واجب است تصدیق کردن چنین
شخصی و جایز نیست تکذیب او بشبهات و واجب است
که با مردم معامله و مدارا کنند بظاهر اقوال و اعمال آنها
همانطوریکه رسول خدا صلی الله علیه و آله با اصحاب
منافقین رفتار کرده‌اند با اینکه آنها را می‌شناخت آن
بزرگوار و میدانست که در باطن کافرند بخدای عزوجل
با وجود این با ایشان راه میرفت و دست میگرفت و
زن میداد و اکل و شرب میفرمود بجهت اینکه کفر و ایمان
علامتی نیست در ظاهر بشره انسان که با چشم دیده شود
بلکه ایمان و کفر باید از قول و فعل انسان ظاهر شود خداوند
عالم میفرماید و لقد قالوا کلمة الکفر و کفروا بعد اسلامهم
پس هر کس ظاهرا اظهار اسلام کرده و اظهار ایمان نمود اگر
چه محض حفظ خون خود باشد در ظاهر اسلام و ایمان حکم [illegible]
بر او جاری است سید سجاد صلوات الله و سلامه
در دعای [illegible]
علیه عرض می‌کند بخداوند عالم ان قوما امنوا بالسنتهم

لیحقنوا به دمائهم فادرکوا ما املوا یعنی جماعتی از مردم
ایمان آوردند بزبانهای خود از برای حفظ کردن خون
خود و همچنین واسطه بازوهای خود سینه پس هرکه
که اقرار نمود بانچه عرض شد در عرض مسلمین و مؤمنین است
ظاهرا اگرچه در باطن ضال و مضل و گمراه باشد و اگر
چیزی از او ظاهر شود که بر حسب ظاهر کفر باشد مثل آنکه
منکر ضروری شود مثل نماز یا آنکه بگوید نکاح محارم
حلال است مثلا یا آنکه بدعتی در دین بگذارد و چیزی که
در کتاب خدا نیست و سنت رسول و ائمه هدی علیهم السلام
اختراع کند و این را دین قرار دهد چنین اشخاص را کافر
و مرتد باید خواند و اگر چیزی از او ظاهر نشود که بر حسب
ظاهر کفر باشد از آنچه ذکر شد و با اینکه چیزی که اکراه
بهم رساند و او را لعن و تکفیر کردی و او کافر نباشد خود
کافر میشوی و اگر بگوئی ملعون و شایسته نباشد خود
بر میگردد پس بر حسب ظاهر باید بطور ظاهر رفتار

کرد

کرد تا صاحب حکم باطن بیاید ان شاء الله و احکام باطن را
جاری کند این بود مجملا از اسلام و ایمان ظاهری و اما
اسلام و ایمانی که در آخرت اسباب نجات باشد فرقی باهم
ندارند اسلام همان ایمان است و ایمان همان اسلام و این
دو مذهب یعنی اند و مذهب این راهی است که سلوک
می کنند سالکین بسوی خداوند عالم بآن راه و مذهب و طریقه
حقه آن راهی است که سلوک کرده اند بآن راه این فرقه
محقه اثنی عشریه و از هفتاد و سه فرقه اسلام همین یک فرقه
اهل نجات شد و باقی اهل جهنم و هلاک و این مذهب ایشان آن است
و سایر طوایف هم هر یک مذهبی دارند یعنی راهی را پیش
نهاد خود کرده اند از برای سیر بسوی خداوند عالم بواسطه
از اعمال و افعالی که از ایشان صادر میشود و اسلام و ایمان
حسبی و نسبی نیست که مخصوص باشد بجماعتی دون جماعتی
بلکه اینها در ظاهر الفاظند بطوری که عرض شد و در باطن
عقاید و اعمال پس هر کس ادعای اسلام و ایمان می کند

باید نصارا نوری اسلام عمل کند بطوری که فرموده اند و در همه امور را دین بود و
از عقاید و اعمال اگر هیچ نخواهد در اخرت ثمری از برای او نداشته
باشد و اگر محض لفظ باشد ثمرش در همین دنیاست ان
طهارت و حفظ دماء و سایر چیزها که ذکر شد و صلی الله
علی محمد واله الطیبین الطاهرین **فصل** انچه از امور
دین و مذهب می شنوی اینها محض لفظ نیست و
همان طور که لفظ خبر از دل میدهد عمل هم خبر از دل
میدهد خوب تر و بهتر و این خبر عملی خبری است
صحیح فی المثل اگر پادشاه انعام و جائزه بکسی داد
منصب و عزت و دولت داد همه کس میفهمند پادشاه
این شخص را دوست میدارد اگر چه بزبان ابدا
نگوید من این کس را دوست میدارم حال اگر کسی
بگوید من دین اسلام دارم ولی نصارا نوری اسلام عمل
نکرد بلکه زنار بست و ساکن کلیسا شد و عقاید نصارا را
نیز کرد باطنا این نصاری است و با نصاری محشور

خواهد

خواهد شد اگر چه در ظاهر در زمره مسلمین باشد
و او را پاک دانند ولی این مسلمان پاک است که گفته اند
مسلمان پاکم که از کبر نیست حال اگر کسی بگوید من خدا
پرست هستم و معبود من خدای من است و خدا را خالق
و رازق و محیی و ممیت میدانم ولی دائما خدمت دنیا
میکند و اگر احتمال جائی بدهد مثل شاهین خود را
بر سر او میاندازد حلال باشد یا حرام مال بسوی زن باشد
باینهم چنین کسی را باطنا تصدیق نخواهی کرد اگر چه لفظا نگوید
من دنیا را خدای خود میدانم ولی بعمل خود میگوید که دنیا
من خدای من است و خواهش من خدای من است این است
که خداوند عالم میفرماید اتخذ الهه هواه یعنی هوای خود را
اله خود قرار داده و اشاره بهمین است حدیثی که در جامع
الاخبار نقل میکند از رسول خدا صلی الله علیه واله علامت
اخر الزمان را تا اینکه فرمایش میفرماید که مضمون ان
این است که انوقت روزی نشود مگر انکه خدا با ایشان

می گویید اما معذور و معتقد بید بمن یا بر من جرأت می کنید اما
گمان کرده اید که شما را عبث آفریده‌ام و شما بسوی ما بر نمیگردید
پس قسم بعزت و جلال خودم که اگر نه کسانی بوده اند که
مرا می پرستیدند از روی اخلاص احدی از عاصیان را
طرفة العینی مهلت نمیدادم و اگر ورع صاحبان ورع
نبود هر آینه از آسمان قطره نازل نمیکردم و از زمین
برگی سبز نمیکردم و اعجباه از قومی که خدایان ایشان
اموال ایشان است تا آخر حدیث و بدیهی است که
این جماعت نمیگویند اموال ما خدای ما است بلکه
اعمال ایشان این شهادت را میدهد پس باید سعی کنیم
انشاء الله که همانطور که الفاظ ما خبر میدهد از
اسلام و ایمان ما اعمال ما هم همان شهادت را بدهد
که در واقع آنچه می گوییم اعتقاد بآن داریم و عمل بآن می
می کنیم اعمال ما این شهادت را بدهد و بمقتضای آنچه
می گوییم عمل کنیم والا در ادعای خود صادق نیستیم حضرت

امیر سلام

امیر سلام الله علیه میفرماید بزعم انه یرجو الله کذب والعظیم
ما باله لا یتبین رجاؤه فی عمله وکل من رجا عرف رجاؤه
فی عمله یرجو الله فی الکبیر ویرجو العباد فی الصغیر فیعطی
العبد ما لا یعطی الرب حاصل مضمون آنکه کسی که ادعا امید
بخدا دارد دروغ می گوید بحق خدا اگر راست می گفت
و امید داشت باید از عمل او ظاهر شود امید واری
او چنانکه هر کس امید بکسی داشته باشد بمقتضای
امید خود عمل میکند چنانچه اگر از سلطانی امید خلعت
و انعامی داشته باشی اعضای تو کلا بمقتضای امید
تو عمل میکند پس بپای خود بسوی او میروی و چشم لطف
او میدوزی و بزبان خود ثنا و مسئلت می نمائی و رعایت
بسوی او هم از ... میکنی از بندگان خدا امیدها کوچک داری
و باین طور بمقتضای امید خود حرکت میکنی و از خدا امید
عطاها و ثوابهای نامتناهی داری و امید خیلی کم عرض
از مانند زمینها و آسمانها است داری و مع ذلک آن طور

که نسبت به بنده کان او عمل میکنی و از ایشان طلب میکنی
نسبت بخدا عمل نمی نمائی و طلب نمیکنی پس هر کس هر ادعائی
می کند از اسلام و ایمان و علم باید علامت ان ادعا در او
موجود باشد و از او بروز کند اگر کسی گفت من طبیب
هستم باید حفظ صحت کند و مریض را معالجه کند اگر
گفت من منجم هستم باید دانای علم نجوم باشد و از علویات
خبر دهد اگر گفت من خدا را دوست میدارم باید
متابعت کند پیغمبر را صلی الله علیه و آله قل ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله اگر متابعت او نکرد گواه او را
نمود و محبت دنیا ورزید و اعمال او این شهادت
داد او یقین میکنی که دروغ می گوید پیغمبر باید بگوید خدا
محمد اگر شما دوست خدائید متابعت کنید مرا تا
شما را دوست دارد پس خدا کسی را دوست نمیدارد
مگر آنکه خود را بصفات دوست او بیاراید و دوست
خدا محمد و آل محمد است علیهم الصلوة والسلام حال ببینیم
صفات

صفات محمد و آل محمد علیهم السلام چیست ایا صفات آن
بزرگواران دنیا پرستی است یا زهد از دنیا بیا قدری
فکر کنیم و ببینیم اعمال ما هارا بزبان فصیح و بلیغ درباره
ما چه شهادت می دهد رسول خدا صلوات الله وسلامه
علیه هرگز از نان گندم تناول نفرموده از نان جو
سه دفعه متصل سیر نشده وقتیکه از دنیا رفت زره
مبارکش نزد یهودی بچهار درهم یا یکدرهم رهن بود با اینکه
عالم را مسخر فرموده بود ابدا سیم و زر [illegible] چنانکه [illegible]
بود که سیصد هزار و چهارصد هزار درهم قیمت [illegible]
در شب یکصاع جو و گندم در خانه آن بزرگوار نبود بر
الاغ بی پالان سوار می شد نعلین مبارک را بدست
خود پینه می زد بر اطفال سلام می کرد با غلامان بر روی
زمین طعام میخورد بیماران فقرا و مساکین را عیادت
می نمود جنازها را مشایعت میفرمود خوشخوی و
خوش روی و دلجوی خود را از کسی دریغ نمیفرمود

در مجالس کبری نشست مقرری خاص از برای آن بزرگوار
مقرر نبود و هر جا اتفاق می افتاد می نشست در محضر
مبارکش عیب کسی مذکور نمی شد و انانیکه در دین و ایمان
فضیلت بود مقدم میداشت و هکذا سایر صفات
آن بزرگوار در حضرت امیر سلام الله علیه و سایر ائمه طاهرین
سلام الله علیهم اجمعین مقصود این بود که انسان هر چیز را
ادعا می کند اعمال او باید شهادت بدهد بر صدق قول
او اگر ادعا کرد من مسلم هستم مؤمن هستم عالم هستم خلیفه و جانشین
امام هستم مظهر علوم آن بزرگوار هستم و سرتاپای او را محبت
دنیا گرفته او را قبول مکن خود آن بزرگوار منبر ما نمید حب
الدنیا راس کل خطیئة دوستی دنیا سر جمیع گناهان است
و از جمله گناهان شرک است و خداوند می فرماید ان
الله لا یغفر ان یشرک به خداوند شرک را نخواهد آمرزید
و غیر از شرک سایر معاصی آمرزیده میشود از این باب بود
که در نظر انبیا و اولیا عظمی نداشت و اعتنائی بان

نداشتند و اینکه حکایت حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام
شنیده ای آن بزرگوار اوضاع را صرف بندگان خدا
می کرد و خداوند این ملک را بان بزرگوار داده بود بجهة
امتحان و جلو مخالف از این بالاتر که جمیع اسباب و اوضاع
دنیا بجهة انسان آماده باشد و خودش از ان لذتی نبرد
و صرف عباد الله کند باری هر چه میخواهم اصل مطلب را
گشاده کرده عرض کنم بچیز دیگر متشبث می شوم و کلام
بکلام دیگر می کشاند و چون ذکر محبت دنیا در میان آمد
بسا انکه کسی گمان کند که همین قدر که کسی گدا شد اهل دنیا
نیست یا اینکه همین که صاحب مال شد اهل دنیا است
فصل مختصری عرض میشود که میزانی در دست باشد و اهل
دنیا را بشناسی و همان طور که در سایر جاها اعمال شهادت
میدهد بر خلاف گفتار در باب دنیا هم باعمال هر کس نظر
کن اگر شهادت داد بر اینکه این شخص محبت دنیا دارد از او
اعراض کن اگر چه گدا باشد و اگر عمل او شهادت داد

برای اینکه معرض از دنیا است اگر عالم است چنین کسی و دین
خود را میخواهد از او بگیرد و او را تصدیق کند بجهة اینکه
پیغمبر فرمایند اذا رأیتم عالما محبا للدنیا فاتهموه علی دینکم و در بیت
ملتفت باش که محل لغزش اقدام همین جا است پس گرداد
بر این وجود گفتار مکو این گفتارها اثر از در همین دنیا است
بطور دیگر عرض شد **فصل** شکی نیست که خداوند
عالم این خلق را از عالم غیب باین دار دنیا آورده از برای
آنکه توشه بردارند بجهة سفر آخرت و این دار دنیا
دار ماندن نیست اگر صد سال باشی و یک روز
که باید رفت از این کاخ جگرسوز و با این دار دا منزلی
گرفت که زاد و توشه آخرت در اینجا تحصیل میشود
و حکما باید از این منزل رفت و توشه برداشت که
خیلی خطر دارد این سفر و بهترین توشه‌ها تقوی است
چنانچه خداوند عالم خبر داده میفرماید تزودوا
فان خیر الزاد التقوی توشه بردارید بجهة سفری که

در پیش

در پیش دارید و بهترین توشه‌ها تقوی است پس هرگاه
کسی در این دنیا مشغول شد بتحصیل زاد و توشه
از برای سفر و تعمیر خانه و منزل آنجا و ساکن شد
در اینجا مثل کسیکه کوچ خواهد کرد و خود را در
این دنیا غریب دانست هم چنانکه در روایت است
که امام عرض می‌کند ارحم فی هذه الدنیا غربتی این
شخص اهل دنیا نیست و دنیای این شخص دنیائی است
که مزرعه آخرت است اگرچه صاحب مال زیاد باشد
و صاحب بنیان و قصور عالیه و لباس فاخر بپوشد
و غذای نیکو و گوارا بنوشد و چنین کسی اعتماد باینها
ندارد مثل کسیکه سفر میرود در اثنای راه منزلی میرسد
خانه بسیار عالی ساکن میشود و غذاهای نیک میخورد
و بعد از یک روز از آنجا کوچ کرده میرود و وجه علم
اینها نزد او هیچ است اگر خداوند باو داد شکر و حمد
میکند و صرف میکند در آنچه خداوند امر کرده است

واگر از دست او هم بیرون رفت حمد می کند خدا را و شکر
می کند و قلب او نمی شکند این است که خداوند عالم می فرماید
لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم محزون نشوید
از آنچه از دست شما بیرون می رود از اموال و اوضاع دنیا
و اگر بدست شما هم آمد خوشحال نشوید و اما کسیکه اعتماد
دارد بسوی دنیا و خیال کوچ کردن از آنجا ندارد و همش
دنیا است اگر از دست او بیرون رفت خود را هلاک
می کند و اگر بدست او آمد مسرور میشود چنین شخصی اهل
دنیا است و لازم نمی دارد که این شخص صاحب اموال زیاد
باشد بلکه میشود صاحب یک درهم باشد و همین یک درهم را
اگر کسی از دست او بگیرد دلتنگ میشود پس بنابر این میشود
کسی فقیر باشد و اهل دنیا و خسر الدنیا والآخرة و میشود
غنی باشد و اهل آخرت و این دنیا را مزرعه آخرت خود قرار
داده پس اعتبار بقصد و نیت است و عمل تابع و علامت
نوع اقبال و ادبار دنیا است از فرح و سرور و حزن و

هم کس

و هم کس می فهمند از حالات هر کس که از اهل دنیا است
و محبت دنیا دارد یا ندارد کسیکه جنس در انبار نگاه
می دارد احتکار می کند گران شد از شدت فرح و سرور
غش می کند ضعف می کند می گوید دو سه روز دیگر نگاه
داریم ارزان شد نمیشود با او حرف زد چنین کسی یقینا
اهل دنیا است و دنیا پرست و خدای او دنیا است
و علامات این جور اشخاص شهادت میدهد که معبود
اینها دنیا است پس قدری در احوال خود و دیگران فکر کن
خواه غنی باشی یا فقیر و ببین اعمال تو و اینها چه شهادت
میدهد و از تو و اینها چه بروز می کند **فصل**
خداوند عالم در حکمت بالغه خود چنین قرار داده است که
در این دنیا جمیع چیزها را با اسباب جاری کند و ابی الله
ان یجری الاشیاء الا باسبابها و فکر را خداوند سبب انجاح
کارها قرار داده و هیچ کاری بی فکر بانجام نمیرسد علامتیه
می بینید دو قوم ان معامله را تا فکر نکنی نمیتوانی از هم تمیز

چه طور شد در راه آخرت از روز تولد تا آخر عمرش
ابدا فکر نمیکند من از کجا آمده ام و بکجا میروم و مرا برای
چه آفریده اند خانه خلقت من چه چیز است انسان
دنیاخواه را که چشم او عیب بیند اگر در راه فکر نکند صاحب
حال نمیشود چگونه راه آخرت که از دیدهای مردم و عقلها
پنهان است می تواند فکر اصلاح نماید پس انسان
عاقل که طالب نجات است باید فکر کند که آیا خداوند
این آسمان و زمین و آفتاب و ماه را برای همین آفریده
که در این دنیا بیاید و مدتی باند و بخورد و بخوابد
و در خیال این باشد نان بکن چند شد گوشت
چند کی نصب شد کی عزل شد کی بالا نشست
کی پائین فلانکس قلیان پیش از فلان کشید و امثال
این فکرها یا از برای امر دیگر حاشا و کلا این جور
فکرها و کارها را اذل این عالم میکنند و اینها مثل
انواع حیوانات اند در طلب دنیا و اهل غفلتند چنانکه

خداوند

خداوند عالم می فرماید اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک
هم الغافلون و اینها دنیاپرست هستند و همه این بحیله تحصیل
دنیا می کنند خدا امید اند اگر کسی درست تدبر کند در احوال
این خلق عبرت میگیرد یکی می بینی کنج صندوقخانه می نشیند
موشی پیدا کند بخورد یکی تو صحراها و غارها میگردد مرغی
گیر بیاورد و بخورد یکی تو کوچه راه میرود شعر میخواند
پول میخواهد یکی دیگر میرود بالای منبر موعظه می کند و فریاد
میزند پول میخواهد یکی دیگر از صبح تا پسین جلش میزند
پول میخواهد و همگنانهم پول میخواهند و میخواهیم یکی
هم این جور است که عبای نازک بر دوش میگیرد عصای
آبنوسی بدست قدمهای کوچک بر میدارد و لاحول و لا
قوة الا بالله می گوید یکی می بینی سکوت می کند فضیلت
سکوت را ترجیح میدهد یکی پر حرفی می کند همه اینها دام است
بجهت تحصیل دنیا و اینها همه عبد الدنیا هستند و اصل غفلت
و آنکسیکه خدا میخواهد بسیار کم است آن هم چی کسی است

اگر عبادتی اندکش بود غصه میخورد دنیای بدکش
نباید پروا ندارد عمل خیر اندکش جاری شود خوشحال
میشود ترک واجب کند ما تنها غصه میخورد دین پیغمبر آخر الزمان
صلوات الله وسلامه علیه این طور نیست که هر تارک لذت
لباس صوف بر کند و اوضاعی سرپا کند باید علم و عمل تحصیل
کرد علم بفرمایشات پیغمبر صلی الله علیه وآله و عمل بمقتضای
آن فرمایشات نمودن پس بیا و عقل و فکر کن در امر دنیا
و فنا و زوال آن و در امر آخرت و نزدیکی آن و قبر و وحشت آن
و اینکه چه بوده ایم و الان کیستیم و چیستیم و اگر هیچ نکند عرض
میشود ساعتی بنشیند و فکر کند حکما در او اثر میکند و دنیا
در نظر او بیمقدار خواهد شد و آسوده میشود از غمها
و آلام دنیا و حرص نمیزند و اگر صاحب مال است انفاق در
راه خدا میکند و چون هیچ سببی از برای اعراض از دنیا
و ذهد در آن و اعمال خیر و اقبال بسوی آخرت و رغبت
در آن از فکر بهتر نیست مطلب دویم را در این باب

عرض

عرض میکند در حدیث است که میفرمایند فکر کردن
یکساعت مساوی است با عبادت شصت سال
فصل فصولی است
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم مطلب دویم و در آن
از برای تفکر انواع بسیار است نوعی از آن این است
که در مکان خلوت و حواس جمع بنشینی و فکر کنی چه بوده
و چه هستی و ابتدای وجود تو در این دنیا چه بوده پس
فکر کن اول در خلقت نفس خود که اولا نطفه بودی
گندیده ضعیف خداوند عالم تو را در رحم مادر
خود حفظ کرد تا تو را علقه و خون منعقد کرد بعد تو را
مضغه کرد بعد پس از آن استخوانی بتو عنایت فرمود
و گوشتی بتو عنایت شد بعد از آن در آن تاریکی
تو را روح داد و زنده کرد در ظلمات که دست احدی
بتو نمیرسید از افواه و اثات رحم غذا داد بتو بخون
حیض مادر و این قدر عاجز بودی که ضرر و نفع خود را
نمیدانستی و عالم بخیر و شر خود نبودی با این حال تو را

روزی داد و توجه بتو فرمود و ضررها را از تو دفع کرد و
منفعتها بتو رسانید تا ترا از شکم مادر بیرون آورد
و چون در این دنیا آمدی فی الفور شیر که روزی تو بود در پستان
مادرت خلق کرد و تعلیم کرد ترا مکیدن از پستان
و پستان مادرت را سوراخهای کوچک کرد که
شیر خورده در دهان تو جاری شود و گلوگیر نشود
با شامیدن شیر و مکیدن از ان و این نعمت را وفق
بتو داد که هیچ چیز دیگر برای تو صلاحیت نداشت
و بعد از اینکه دانست که غذای روان قوت نمیدهد
جسد ترا و ناچار است از برای تو دندانها تا بجوی
ان غذاهای غلیظه را و نرم کنی انها را دندان بتو عنایت
فرمود و فکر کن که چگونه انعام فرمود بتو چیزیکه در آن
صلاح و بقای بدن تو است تعبی و مشقتی از
برای ان نکشیدی و سعی برای آن نکردی پس از ان
خداوند عالم صحیح کرد جسم ترا در میان مرضها و عزیز

کرد ترا

و عزیز کرد ترا در میان ذلیلها و شنوا کرد ترا در میان
کرها و عطا کرد ترا خادم در میان کارافتادها و طعام
داد ترا در میان گرسنها و آب داد ترا در میان تشنها
و سوار کرد ترا در میان پیادها پس شکر کن خداوند
عالم را بر هر یک از این نعمتها و نظر کن در اطراف
عالم چه بسیار کسیکه بر پشت افتاده و در سکرات
مرگ است و دوستان او برای او گریه میکنند و دشمنان
او شماتت میکنند و تو زنده هستی پس شکر کن خداوند را
و چه بسیار کسیکه در بستر خوابیده است و از
آتش تب می سوزد و شب را از روز تمیز نمیدهد
و تو صحیح هستی پس شکر کن خدای خود را و چه بسیار
کسیکه شکسته است کشتی او و غرق شده در دریا و زیر
و رو میکند او را موجها گاهی فرو میبرد گاهی بیرون میاورد و نه ملاحی
که او را نجات بدهد و نه تخته پاره که بر آن پناه
کرد اند او را مرگ را بچشم خود می بیند و متردد است

میان دنیا و آخرت و نجاتی نیست از برای او در این بلیه
و تو در رختی صحیح پس شکر کن خدا را و چه بسیار کسیکه
در زنده است در ادر بیابانها و برهنه کرده او را
در برف و باران و سرما و طعن نیزه بر او زده اند
سارقین در راهها و پاهای او را بسته اند و مقید
کرده اند دستهای او را و او را در چاهی انداخته اند
پس شکر کن خداوند عالم را و چه بسیار کسیکه مبتلا ۱۹ است
بدست پادشاهان و دیو نژاد و شداد و او را کرفته اند
فراشان و جلادان و غلامها و غازیانها بر او میزنند
و بند از بند او را قطع کرده و تو در عزت و امانی و
ترسی از سلطان نداری پس شکر کن خداوند عالم را
و چه بسیار گرسنه و تشنه که در صحراها گرسنگی و تشنگی است
بطور دیگر بر پشت افتاده است و مایوس شده ۱۰ است
از احباب حسرت میخورد از برای یک نان جوی و از
برای تو آماده است انواع نعمتها پس شکر کن خداوند

عالم و

عالم را و هم چنین فکر کن در سایر انواع بلاها و محنتها
و سلامتی خود را از آنها پس هر گاه فکر کردی ساعتی
در این گونه امور عظیم میشود نعمت خداوند عالم در
نزد تو و شکر میکنی خدای خود را و حال آنکه فهمیدی
که او رحم کرده است تو را با عظمت خطاهای
بزرگی سیئات تو فصل نوع دیگر از
انواع تفکر این است که بنشینی و مثل کنی از برای خود
قیامت را و نصب کنی ترازوهای اعمال را و تصور
کنی منبر وسیله را و حضور جمیع انبیا و اولیا را و صف
صف و صفوف ملائکه را و تصور کنی بهشت را
در نهایت حسن که آراسته است بنعمتها و همه آن را
ظرفهای آن و نعمتهای آن و حور و قصور آن و
جهنم را در نهایت حسن که جوشان و سوزان است با آتش
همیشه که بر پا است و صداهای مهیب خود و حمیم خود
و مارها و عقربهای خود و زقوم و کند و حرارت

خود و تصور کن ملائکهٔ غلاظ و شداد را که آمده‌اند
بسوی تو طلب می‌کنند تو را از برای حساب و می‌برند
تو را نزد پایهٔ میزان در حضور سلطانی که عالم است
بجمیع پنهان و آشکار و توان کسیکه عالم است بچشمهای
خیانتکار و آنچه در سینه‌ها است بعد از آن آورده‌اند
نامهٔ اعمال تو را که جمیع صغیره و کبیره که کرده‌ای آنرا
در آنجا می‌یابی و هر عملی را که کرده‌ای حاضر پس
ببوی عفن می‌آورد و از برای خود فرد دیگر غیبت کرده
مسلمین و مؤمنین را در چه روز و چه ساعت و در چه
موضع بعد فرد دروغ را ببوی عفن می‌آورد که نوشته
شده است در آن که دروغ گفته فلان بن فلان
و همه آنها را احصا کرده است و فرد دیگر که
عنوان شده است با آنچه سرزنش کرده‌ای مسلمین را
یا ملامت کرده‌ای و فرد دیگر عدد غفلتهای
تو و فرد دیگر عدد نفسهای تو در غیر طاعت خداوند

عالم

عالم و هم چنین هر معصیتی را که کرده و هر خطائی را که مرتکب
شده که نوشته شده در فرد معلوم صغیرهٔ آن معاصی
و کبیرهٔ آنها پس بیاد آور جمیع انواع معاصی خود را و آنچه
مکرر صادر شده است از تو در شبها و روزها بعد از آن
بیاد آور آنچه را که کاهل داری از اعمال حسنهٔ خود مثل
نماز شب را و حساب کن که چند سال از عمرت گذشته است
و ببین از آن سالها نصف آن را بجهت خواب
خود مثلا و باقی را بگیر و ببین از ایامی را که بعد بلوغ
نرسیده بودی و طفل بودی باقی را بگیر و نظر کن
در هر روزی چه قدر را صرف کرده در نماز خود پس
جمع کن ساعات آنها را و قرار ده آنها را سالها پس
خواهی یافت که در جمیع عمر خود صرف نکرده نفس خود را
در طاعت خداوند عالم مگر در این مدت پس انصاف ده
پیش نفس خود که چه قدر توجه کرده‌ای در کل این نمازها
بطور دیگر توجه بغیر خدا نکرده باشی در آن ساعت از دو

اخلاص واگر انصاف دهی خواهی یافت که در این
مدت که عمر گرانمایه صرف شده ملتفت و ملاحظه بطور
خلوص توجه نکرده ای بخداوند عالم در آن اوقات که
باعتقاد خود مصروف در بندگی شده بعد متذکر
شو که چه خطاب می کند ترا خداوند عالم میفرماید
ای بنده من آیا نعمت بتو ندادم آیا عزت ندادم آیا فهم
ندادم آیا عمر ترا طولانی نکردم آیا رسول بسوی تو نفرستادم
که خیر و شر ترا بتو بیاموزد آیا نازل نکردم بسوی
تو کتابی که قرآن باشد آیا وعده ندادم ترا بثواب
ونترسانیدم ترا از عذاب آیا بیان نکردم از برای
تو نیکی را از بد آیا تربیت نکردم ترا در هنگامی که
نطفه بودی پس علقه پس مضغه پس عظام بودی
پس لحم بودی پس خلقت تمام شدی آیا نه پروردم
ترا در حال طفولیت و جا ندادم در پستان
مادرت از برای تو شیر خالص نمی ریزانی

گوارا

گوارا آیا نه پروردم ترا بعد از آن و انعام کردم بتو در
ظاهر و باطن بنعمتها که احصا نمیکنی در بدن خود
در عزت و ذلت و دفع آنها از تو در صحت و ایمنی
آیا این است جزای من که اطاعت کنی دشمن مرا در جمیع
عمرت بخوری رزق مرا و اطاعت کنی غیر مرا آیا این
بود وظیفه شکر احسان من آیا این است مقتضای
انسانیت تو که هر روز نازل شود بر تو از جانب من
احسان و انعام و بلند شود بسوی من هر روز از تو
بدی و عصیان پس خطاب الهی میشود که ما تجربه کردیم
ترا در این سالها بوعید و تخویف و مبتلا کردیم
ترا در این سالها بحسنات و سیئات و نیافتیم
در تو خیری خذوه فغلوه پس ناگاه گرفتند و بیاندازند
جهنم ترا در میان حمیم و بریزند در بالای سر تو
از عذاب حمیم و از جانب سر تو بالا شعله های آتش
و هم چنین از زیر پای و از اطراف و جوانب ترا

آتش گرفته و تصور کن احاطهٔ آتش را بخود و تصور
کن بیرون آمدن حدقهٔ چشم خود را در آتش و
جوشیدن مغزهای دماغ و سیلان از سوراخهای
دماغت و پاره پاره شدن کاسهٔ سرت و پخته
شدن پوست بدن و سیلان چرک و فساد
از آن و تصور کن که هر قدر گریه کنی و صدای خود را
بناله و افغان بلند کنی بشنوی که سرای دنیا دار عمل بود و
این دار دار جزاست پس نفع نمیدهد گریستن تو
اینجا چرا این گریه را در دار دنیا نکردی و هرچه استغفار
کنی و طلب رحم کنی و طلب مهربانی کنی گفته میشود از برای
تو گذشت خانهٔ عمل چرا نکردی این کار را تو در دنیا پس
هرگاه تفکر کنی در این باب و چیز نیابی آتش بدن تو خواهد
لرزید و جاری میشود اشک چشم تو و رقیق میشود دل
تو و میمیرد شهوت تو و ضعیف میشود نفس تو و
محزون میشود گریه میکنی بر حالت خود در آن روز که

میخواهی که در اینجا نجات یابی بیدار شو و سر از جیب
تفکر برآور و نظر کن که الان در دار دنیائی و نفع می
دهد تورا عمل و غنیمت شمر حیات خود را و گریه
کن بر خطاهای خود و استغفار کن از برای آنها
و توبه کن بسوی خداوند از جمیع گناهان و سعی کن
که نوشته شود بر هر گناهی استغفاری و توبهٔ
بدان که توبه کننده از گناه مثل کسی است که هیچ گناه
بر او نیست پس بر میخیزی از مقام خود در روز دیگر
تفکر میکنی در این نوع تفکر مکرر طیب و طاهر مثل
روز دیگر از مادر متولد شده **فصل** نوعی دیگر
این است که بنشینی ساعتی در خلوت و تفکر کنی در
اشخاصیکه بوده اند پیش از تو از برادران و دوستان
و آشنایان و نوع یکان و دوران و پادشاهان زمان
و صاحبان خدم و حشم و قصور و خانهای عالی چگونه
رفتند برای خود شان و پوسیده شدند در قبرها

بسیار دیدهٔ از ایشان که غافل بوده از مرگش بعد از یک ساعت
پیش از آنکه مرگ او را دریابد بیک دفعه بر پشت افتاده
و مرده از جهت مرضها و آفتها و بلاها و محنتها و الان
متفرق شده است اعضای آنها و جدا شده است
بند بند استخوانهای آنها و از هم پاشیده رگها و استخوانها
و گوشتها و پوستها و پوسیده اند در زیر خاک و جدا
شده اند از دوستان خود و یاد آور یک یک را و بخاطر
آور خوردن و آشامیدن او را و تکلم کردن و نشستن
او را در مجلس خود و پاشیدن او و آرزوها و وعدهای دراز
او را و تکبر و فخر و عجب و غفلت او و اسراف او و
ظلم او را و روز بروز خطاب کن او را در دل خود که چه شد
از تو آن احوال و چگونه ترک کرده آنها را و چه شد آن
قصرهای تو کجا است آن خانهای تو چه طور شد که برپا
می کردی از جامهایت درهای خاک را و قطیفه می کردی
و الان خاک شدی و کناره و دوری می کنند از تو مردم

د مرله

و چه شد آن بزرگی و جلال و خدم و حشم و اموال تو
و گشتند الان با این حال که نفرت می کنند از تو دوست
تو و فرار می جویند از نزدیکی تو نزدیکان تو و هم چنین
صفت بصفت و حالت بحالت او را و تفکر می کنی در آنها بطریق
عبرت و وحشت بعد تصور کن خودت را مریض به
به پشت خوابیده بنحوی که گردا گرد تو را احاطه کرده اند
بیمارداران و آشنایان و تصور کن نفس خود را در
سکرات موت و احاطه زنان بر سر و سینه زنان با
موهای پریشان و تو آهی بر کشی بنحوی که عرق کرده است
پیشانی تو و تیغ کشیده است مانع تو و پنهان شده است
ناله تو طبیبان از تو مایوس شده جیب بر تو گریه می کنند
و نظر می کنی بر طرف راست و چپ خود و نمی یابی احدی را
که قادر باشد بر دفع تلخی جان کندن از تو و تصور کن
انقطاع خودت را در این وقت و واگذاردن دوست
ترین مردم را بسوی خودت و عظیم ترین مال نزد تو

بعد تصور کن خود را مرده انداخته شده بر تخت و حال
آنکه نشسته اند بر طرف راست تو غسال و میریزد
بر تو آب و می کرده اند ترا بطرف راست و چپ و
تصور کن خود را در کفن و حنوط خود بعد تصور
کن خود را بر جنازه که تهلیل می گویند در اطراف تو
و بر دوش می کشند چهار گوشه جنازه ترا پس بعضی
مردم شادی می کنند بموت تو و بعضی محزونند و
خویشان و دوستان بعد و تو گریه می کنند و حال
آنکه جا پوسند از تو و ایشان سعی دارند در دفن تو
بعد تصور کن خود را که انداخته اند ترا در لحد تو
و پوشیده اند روی ترا و واگذارده اند ترا پس نیست
صدیقی و دوستی که بماند نزد تو و پوشیده اند روی
ترا و واگذارده اند ترا پس نیست انیسی و مونسی
که بماند نزد تو و نه خویشی باقی مانده است که مونس
تو باشد وای گذارند ترا در آن بیابان و بری کردند

اما زنهای تو که بودی که هلاکت مها ندا خفی خود را
بجهت رفع هیشا انها کرفته اند هشت ملت مال ترا
و بلند کرده اند پاهای خود را در زیر مردی دیگر و فراموش
کرده اند از تو اما اولاد تو که بودی که نعمهای کشیده بجهت
آنها و روشن می شد چشمهای تو با آنها قسمت کرده اند
مال ترا و خانه ترا و نه شو او است بر ایشان که بخوانند
برای تو یک سوره قرآن یا اینکه دو رکعت نماز بجهت
تو بجا آورند و عبرت بگیرند از بیوفائی آنها و ترجیح دادن
مال ترا بر تو پس راضی نشوید باینکه صله کنند ترا
بعد از تو بیک فلوس و تو خاک شده ای الکه علاقه قریب
کلنده‌ها و بیل بر سر و صورت تو میزنند و زراعت
میکنند بر روی تو یا کود می کنند و میخ میکوبند بر روی چشم تو
و آب میدهند بر روی تو زمین را و باقی نمانده است
از تو خبری و نه ذکری از تو نشده و اثری باقی نمانده پس
هرگاه تفکر کنی در این باب و امثال آن دل سرد می شوی

از دنیا و ما فیها و منقطع میشوی از دنیا و سعی و اهتمام
نمیکنی بجمع کردن و ذخیره کردن آن و اگر اخذ کنی از
دنیا اخذ میکنی مبلغی که برساند ترا تا غالب کود و ترک
می کنی دوستی آن و دوستی اهل آن را و رغبت کردن
بلباس آن و خوردنیها و آشامیدنی آن را و مرکب
سواری و عزت و عز و جاه آن را و نفرت می کنی از
اهل دنیا و وحشت میکنی از مجاورت آن و چنین
حالتی اگر برای تو دست داد قطع کردی سر جمیع گناهان را
و هرگاه قطع کردی راس خطاها را همه گناهان تو میریزند
و زندگی می کنی بسلامت در دنیا و آخرت ان شاء الله
و اگر این نوع تفکر کنی البته شهوات و خواهشهای
تو میمیرد و غمهای تو تمام میشود و در نفس تو چنان
اثر می کند که سالها اگر زحمت می کشیدی در قوت
تو نبود تحصیل آنها و چون تا اینجا آمدی تدریجا
تفکر کن در ثمره و نتیجه مال دنیا و فرض کن اگر جمیع روی

روی زمین را مالک شدی و همه عمر دنیا را عمر کردی
فرق تو با فقرا چیست و بچه واسطه فخر داری بر آنها
و بطریق انصاف تفکر کن که اصل وجود تو با غنی
از خلقت پر عذره هست نظر کن بلعاب دهن
خودت که ظاهر است و طاهر و اخلاط دماغ خودت
که کثیف است و باد استعمال نظیف آن را پاک میکنی
دری شوئی و تصور کن شکم خود را که مملو از عذره
و بول است و این پوست بدن تو در زیر آن خونها
و چرکها و فسادها و عبرت بگیر که نیستی مگر کارخانه
که دائما عذره در آن می ریزند و فرق تو با فلان آقا
با فقیر این است که تو طبخ می کنی عذره از برنج و فلان
کند مثلا و آن فقیر از نان جو و نهایت فخر مکن
همین است و فکر کن که همین بدنیکه آن را می پوشی بر
نرم ترین جامها و نیکو ترین آنها نیست تمام این جسد
مگر شیره عذره خبیثه بسته غلیظ انصاف ده آیا

از برای شیوه عادت فخر و تکبر و عجب هست اما سزاوارست
این جسد در صدر مجلس بنشیند و لایق است که
پا شوند از برای آن و تعظیم او کنند و او را بزرگ شمرند
و اما هست این جسد مگر مثل کرمیکه تولد کرده است
در چاه خلا اما از برای کرم خلا عظمت و کرامت است
اما لایق است که عجب بورزد اما شایسته است از
برای او اینکه معصیت کند جبار آسمان و زمین را
و تصرف کند در ملک خداوند و فعلی از برای خود
داشته باشد خود این بدن چیست و عظمت و شأن
آن چه و فکر کن که اما بعد از این چه خواهد شد خواهد
شد جیفه گندیده متعفن تر از مردار بطوری که
مادر و پدر و اولاد او که بر سر قبر او که میروند از گند
او دماغ خود را میگیرند و بجهة زشتی صورت او
او را در زیر خاک پنهان میکنند و فکر کن که اما انصاف
است کسیکه اول آن نطفه گندیده بوده و آخر آن جیفه
نجس

نجس و ما بین این دو حالت چاه خلا و کثافات منتنات است
که نام برده شود با اسمهای بزرگ عظیم نعوذ بالله
من الغفلة و النسیان این چه غفلت است این
چه نسیان است این است که خداوند عالم
میفرماید فالیوم ننسیهم کما نسوا لقاء یومهم هذا
وما کانوا بآیاتنا یجحدون امروز فراموش میکنیم
آنها را هم چنانکه فراموش کردند ملاقات پروردگار
خود را مر این روز را که روز حساب است بسبب اینکه بودند
که آیات ما را انکار میکردند و اگر در این باب تفکر کنی
خوار میشود بر تو نفس تو و صغیر میشوی در چشم خود و
بینا میشوی بنفس خود و بغیر خود و هرگاه خوار شد
بر تو نفس تو ایمن میشوی از عجب و فخر و تکبر و سرکشی
حتی اینکه اگر کوبیده شود سر تو روزی هزار بسته
ها این مثلا بلند نمیکنی او را خصوص وقتیکه این کرم
نجاست معصیت کار باشد بخداوند جبار

طغیان کننده باشد بر مالک دنیا و آخرت و خواهی
گفت بزرگ زیرا که سری که معصیت کرده است در کار
خود را سزاوار است که گوشمالی شود و از این قبیل تفکر
اگر کسی بکند البته ماهر در شکارگری او خواهد شد و غایة
این نوع از تفکر بسیار و نتیجه آن بسیار است از
برای عقلا که کارهای ایشان در ملک ثمر و نتیجه دارد
و از برای اهل تذکر همین قدر که در تفکر عرض شد کافی است

فصل فرق میان عاقل و دیوانه آن است که
برای کارهای عاقل غایت و فایده است و کارهای
دیوانه بی فایده است و معلوم است هر چه کار کوچکتر
باشد فایده او هم کوچکتر خواهد بود و هر چه
بزرگتر بزرگتر و شخص بزرگ نمی‌باید کار عظیمی را
متکفل شود برای فایده بسیار کوچکی و البته فایده
عظیمی در نظر دارد پس سلطان هرگاه مشغول امری شود
آن غایت و فایده که منظور نظر او است باید از امر

غایت بسیار بزرگی داشته باشد و اگر تاجری مثلا
مشغول امری شود بعظمت آن غایتی که برای امر سلطان
است نخواهد بود و چنین است امر در کلیه ملک خداوند
ما عظمت و جلال که این عالمها را باین عظمت آفریده برای
امر عظیمی امر بسیار محکمی آفریده و اینهمه انبیا و اوصیا و
اولیا که در این دنیا آمده اند و اقسام محن و مصائب را
بر خود قرار داده اند و همچنین علمائیکه آمده اند در
جمیع قرون و اعصار و کتابها تصنیف کرده اند و درسها
گفته اند و موعظها کرده اند و دفترها اند و اینهمه های و هوی
و شر و شور برای این است که امر عظیم را حالی مردم
کنند و بدیهی است که امر عظیم خوردن و خوابیدن
و بیدار شدن و خالی کردن و نکاح کردن و تولید
مثل خود کردن و سرخ و زرد پوشیدن و در عمارات
عالیه سکنی کردن و صاحب مزرعه و باغ و بستان شدن
و رئیس شدن و عاقبت مردن و لذتها منقطع شدن

۱۴

والا انقطاع انها را برخود وارد آورده و اتصال انها نعمت
چرا که حیوانات هم متصف باین صفات هستند
خیلی خوب تر و بهتر بجهت اینکه یا اینکه در آب و علف
زیست میکنند ان قدر نمیخورند که ثقل کنند و آن
قدر نکاح نمیکنند که ضعف کنند و بدیوار خانه غیر
بالا نمیروند و پشم و موی کرک و پر و بال یکدیگر را بباد
نمیدهند و قناعت میکنند بانچه دارند و حسد
یکدیگر نمیبرند و ستم بر یکدیگر نمیکنند کینه و نزاع
و جدال ندارند و غصه نمیخورند و همی و غمی ندارند و
در نهایت عیش و عشرت بی هم و غم زیست میکنند
تا بمنتهای اجل خود رسند و اخر هم خری که لاد و خری
زاد و خری مرد پس تو اگر میخواهی مثل حیوانات نباشی
قدری تفکر کن در حال خود که اینجا کجا است و این مردم
که اینهمه اختلاف دارند در ارا و اقوال و افعال و ملل و مذاهب
و هر یک راهی را پیش نهاد خود کرده اند اینها کیستند و این

وآن قدر بخورید که بلغم بر انها غلبه کند مه

وهی

حرفها برای چیست و برای چه امده اند و از کجا امده اند
و بکجا میروند و در این دنیا از ایشان چه خواسته اند ایا
بجهت چیزها ئیکه ذکر شد انها را افریده اند یا چیز دیگر
و مباش مثل اغلب خلق غافل و بدان که خداوند عالمیان
امر عظیمی که بجهت ان این عالمها را خلق کرده عبادت و
بندگی است و ثمره و نتیجه ان حیات و راحت سرمدی
و جمیع انبیا ئیکه امده اند بجهت این امده اند که راه بندگی خدا را
بخلق بیاموزند و اشخاصیکه در این زمانها هستند
و نصیحت میکنند خلق را میگویند راه بندگی خدا را
از ما باید اموخت و سخنی غیر از این نبوده و نیست و جمیع
نزاعها و گفتگوها و درسها و موعظها در این فقره است
زید میگوید راه بندگی خدا را از من باید اموخت و عمرو هم
همین سخن را میگوید و همه دعوت کرده اند و میکنند خلق را
باین امر عظیم که بندگی خداوند عالم است و باید هر چه
ایشان را فرمان داده اند از روی ان عمل کنند و آن

و هر کس سخن مرا گوش کرد انشا به بهشت میرود ص

واز پیش خود و هوا و هوس خود کاری کنند پادشاه
که فرمان میدهد بحکام باید رعیت از روی آن
فرمان عمل کنند اگر کردند می گویند عبادت و بندگی
پادشاه را کردند نکردند می گویند اینها یاغی پادشاه
هستند اگرچه بزبان نگویند و شخص عاقل می خواهد که
از فرمان همایون پادشاه نباشد تخلف کرده و نجات
در امتثال است و چنین است امر در تخلف از فرمان
خداوندی اگرچه مردم ظاهرا گمان می کنند که با تخلف
آسوده هستند و راه میروند و عیبی در کار آنها پیدا نشود
و غفلت دارند از این فقره که انما یعجل من یخاف الفوت
خداوند عالم عجول در کارهای خود نیست و صاحب رأفت
و رحمت است و مهلت می دهد تا توبه کننده توبه
کند و متمرد عاصی در عصیان خود مستحکم شود و
میداند که از حیطه او بیرون نمیروند اگر این دو روزه
دنیا ایشانرا مهلت دهد در آخرت گرفتار شوند پس هر کس

طالب

طالب نجات است باید راه بندگی را بیاموزد و معبود
خود و معبود خود را بشناسد بعد از آن بمقتضای
بندگی عمل کند **مطلب سیوم** در بیان مقصود اصلی
از نگارش این مختصر است که توحید و نبوت و امامت
و ولایت باشد بطریق اشاره و اختصار و در آن چند فصل است
فصل بدانکه خداوند عالم ذاتی است یگانه و از خلق
بیگانه و با او هیچ شریکی نیست و در رتبه ذات خودش
ذاتی است بی شریک و بی همتا وحده لا شریک له و در
نمازهای خود جمیع مسلمین در تشهد این شهادت را
میدهند که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و از
معنی ان اغلب غافلند و یگانگی خداوند تعالی یکی بودن خلق نیست
مثل زید و عمرو بجهت آنکه اینها یکی هستند و لحم کنند و
اجزا و خداوند شباهت با خلق خود ندارد و صاحب اجزا
نیست و نه آنکه گمان کنی که ذره کوچک است که اجزا ندارد
و خورد خورد نشود بلکه یگانه ایست عظیم و کبیر و مطلق و یکه

اسمان و زمین را بقدرت و قوت خود نگاه داشته است
و احاطه بهمه خلق خود دارد و هیچ جا از آن خالی نیست و در
همه جا هست و جمیع خلق از شناختن ذات او و تکلم در آن
و اشاره بسوی آن و بخاطر گذرانیدن عاجز هستند و همین قدر
می‌دانند که مخلوق‌اند و فقیر و محتاج و خدائی دارند که خالق
ایشان است و جمیع پیغمبرانی که آمدند همه گفتند یک خدا است
پاینده و قدیم و این عالم را او ساخته و هر قومی که قول ایشان را
قبول نکردند و بیکتائی او اقرار نکردند خداوند آنها را هلاک
کرد و قصص و حکایات ایشان معروف است و در قرآن
مجید موجود و خطاب به پیغمبر خود می‌فرماید که قل
هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد
و چون در مقام اظهار اعتقاد است نه در مقام اثبات
توحید بدلیل و برهان بهمین قدر اکتفا نمود فصل
همان طور که خدا را در ذاتش توحید کردی باید در صفاتش
توحید کنی همان طور که خود خود را ستوده و توصیف

کرده

کرده چنانکه پیغمبر فرمود خدایا تو چنانی که خود خود را ستوده
من ستایش تو را نمیتوانم بانجام رسانم و همان طور که در ذات
خداوند عالم نمیتوان تکلم کرد در کیفیت این صفاتش هم
نمیتوان سخن گفت مگر بطوری که خودش خود را باین طور
ستوده و پیغمبر و اولیائش او را این طور ستوده اند
سبحان ربک رب العزة عما یصفون و صفات خدا
مثل صفات خلق نیست و هر صفتی که در مخلوق ببینی خالق
از آن پاک است و هر چه در خدا جایز است در بنده
محال است زیرا که صفات خلق مخلوق است و آنچه در
مخلوق نبود و چون در مخلوق باشد در خالق راه نخواهد
یافت پس در صفات خود یگانه است و صاحب صفات
او جز او کسی نباشد پس هیچکس در علم خدا و در قدرت خدا
و در سلطنت خدا و در عدالت خدا و در سایر صفات
خدا با خدا شریک نیست و او است العلیم و الحکیم و القادر
و الحی و الحلیم و العادل و هکذا او جز او را علمی و حکمی و قدرت

می کنند وطی با اسباب این صورت است بجهة آنکه خداوند
در حالت جمیع چیزها را با اسباب جاری می کند و از
برای هر چیزی سببی قرار داده و سبب اعظم کائنات
که همه اسباب اجزای این سبب سند محمد و آل محمد اند صلوات الله
وسلامه علیه و علیهم و ایشانند علت عظمای جمیع مخلوقات
و جمیع خلق هزار هزار عالم را بسببیت ایشان بر پا کرده و
حیات می دهد و میمیراند چنانکه در حدیث طارق
حضرت امیر علیه السلام میفرماید نحن سبب خلق الخلق
یعنی ما علت ایجاد کل خلق هستیم با وجود این ایشان نه
شریک خدا اند و نه وکیل خدا اند و نه مأذون از
جانب خدا اند کننده خداست از ایشان و در ایشان
و با ایشان مثل خیلی واضح برای این مطلب زبان تو است
و روح تو ببین آیا روح تو خوابیده است و زبان تو
با استقلال سخن می گوید یا شریک است با روح تو یا
وکیل و مأذون از جانب روح تو است حاشا که چنین

نیست مگر او یاری داده باشد ملائکه گفتند لا علم لنا الا
ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم پس او است مستقل
در همه صفات وحده لا شریک له **فصل** همانطور
که خدا را در ذات و صفات توحید کردی در افعال و
کارهای او هم باید او را توحید کنی و اعتقاد کنی که خدا را در
کارهای او شریکی نیست باین معنی که خداوند عالم خود او
خالق است و رازق و زنده کننده بلا شریک و خود
او میمیراند بلا شریک هو الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم
ثم یحییکم خداست که خلق کرده شما را و روزی می دهد
و میمیراند و زنده می کند شما را و هر کس در جمیع حالات
خدا بجز خدا کسی را مستقل قرار بدهد که او این کارها را
می کند یا شریک بکند کسی را با خدا یا بگوید خدا کسی را
وکیل کرده در این کارها و چنین اعتقادی داشته
باشد مشرک خواهد بود بخدا و نجس و از دین خدا
بیرون رفته است و هر گاه بگوید این کارها را خدا

و لکن

روح تو است حرکت کننده روح تو است گوینده روح
تو است فهمنده روح تو است لکن روح تو که میخواهد
سخن بگوید با زبان تو سخن می گوید سخن گوی تو ئی هم
چنین این بزرگواران لسان خدا هستند و ید الله باسطه
خدا هستند عین الله ناظره خدا هستند چنانکه در زیارت
ایشان میخوانی که کار کار خداست و بس با هر چه خواسته
می کند و چنین خواسته و این بزرگواران را سبب اعظم ایجاد عالم
قرار داده انسان خوب است هر چه می گوید بفهمد نگوید
قولی که خداوند عالم را از حد ربوبیت خود بیندازد یا
مخلوق را از حد عبودیت بالا ببرد می فرمایند نزلونا
عن الربوبیة و قولوا فی فضلنا ما شئتم یعنی ما را از
ربوبیت خدائی فرود بیاورید و هر چه بخواهید در فضل
ما بگوئید پس معلوم شد ان شاء الله که احدی با خداوند
عالم شراکت نیست در کارهای او و کننده جمیع کارها
خداوند عالم است جل شانه ولی با اسباب و ائمه سلام الله

علیهم

علیهم سبب اعظم الهی هستند و اگر خواسته باشد این مسئله را
درست بفهمید و اختلافی که در اینجا بین حکما است و اینکه
بعضی حکما علت و سبب اعظم را ذات خداوند عالم دانسته اند
ولغزیده اند از اختصار موعود خارج می شود و باشاره
اکتفا نمود و لا حول و لا قوة الا بالله پس شخص مؤمن موحد
باید اعتقادش این باشد که کارها را خدا می کند و
لکن با هر چه میخواهد جمیع افعال را با دست خود می کند
و بس نه آنکه از برای خدا دستی خیال کنی که مثل خدا جسم
باشد خدا را شئی نیست که چنین دستی داشته باشد بلکه
خدا برای خود دستی آفریده و آن دست علی بن ابیطالب
صلوات الله و سلامه است و او است دست خدا و اگر دست
علی دست خدا نیست چرا دست دیگری مثل کسانی نیست
فصل همان طور که با فهم و عقل خود توحید
ذات کردی توحید صفات و افعال نمودی باید با عمال
خود هم توحید کنی تا عملت با علمت موافق باشد

واعضای تو هم بعبادت وعمل توحید کند واحکام را
در عبادت وپرستش با خداوند عالم شریک قرار
ندهد وبدانی که همه خلق او را باید پرستش نمایند نه
غیر او را ونباید که رو بغیر او کنند واز غیر او طلبند
وخود را بنده غیر او بدانند مثل آنکه بت پرستان
بت پرستیدند ویهود عزیر را پرستیدند ونصاری
عیسی را پرستیدند وصابئین ستارگان را پرستیدند
وبنی اسرائیل که گوساله پرستیدند وامثال اینها که غیر خدا را
پرستیدند پس هر کس غیر خدا را پرستش کند هر چه باشد
آنکس مشرک است وتوحید عبادت نکرده خداوند عالم
می فرماید مَن كَانَ يَرجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشرِك
بِعِبَادَةِ رَبِّهِ اَحَدًا یعنی هر کس امید رسیدن بخدا دارد
پس عمل نیکو کند وشریک در بندگی خدا قرار ندهد
وچون نظر بخدمات بندگان ظاهری کردیم دیدیم
انواع بندگیها برای آقای خود می کنند از آب وغذا با

دادن ولباس

ولباس باو پوشانیدن وتیمار کردن اسب او وخدمت
باغ وصحرای او وسایر خدمات ظاهری حال بنده را
این جهة بندگی است که غیر آقاست مثل آنکه تیمار اسب
آقا غیر آقا است وجهة خدمت او است چرا که آقا باو
گفته این را تیمار کن حال عرفا ولغة وشرعا او بنده آقا است
وخدمت آقا را می کند اگر کاه وجو باسب او میدهد
وخدمت اسب را می کند زیرا که آقا کاه وجو میخواهد
وتیمار وسوغات ضرر ندارد پس خدمت اسب آقا خدمت
آقا است ولی اسب جهة خدمت او است یکی دیگر
تازیانه آقا است وجهة خدمت او تازیانه است واگر
بد سلوک العمل آقا داده ورد همه کس او را بنده آقا خوانند
واگر خدمت آقا را بکند نه بجهة فرمایش آقا بلکه بجهة
محبت خودش باسب مثلا فعلا این نوکر آقا نباشد بلکه
مشرک شده با آقای خود وآقا را بهم رسد که باو بگوید تو
نوکر من نیستی چرا که برای خاطر من وبجهة فرمایش من خدمت

ایشان را نکردی بلکه چون خود خواستی و میل کردی و محبت با ایشان
داشتی خدمت اظهار کردی بمن خدا نداد پس چنین کسی
عبادت آقا نکرده و آن بنده اسب و نان خواست نه بنده
آقا پس جهت عبادت غیر معبود باشد نظر کن در شریعت شیوع
گفته اند یتیمان را نوازش نما نوازش تو مر ایشان را عبادت
خداست و یتیم جهت عبادت تو است و خدا محمود و
معبود است هم چنین اطعام مساکین عبادت خداست
و جهت عبادت مساکین اند هم چنین تو را امر کرده که رو بکعبه
نماز کن نماز تو عبادت خداست و کعبه جهت نه معبود
بخلاف کفار که برای بت عبادت می کنند و برای او رکوع
و سجود می نمایند برای هوای خود شخصی به پیغمبر عرض کرد
که تو ما را از بت پرستی منع فرمودی و ما را کافر خواندی
و امر کردی که خانه کعبه را سجده کنیم فرمود این بامر خداست
پس بنده که خداست و آن بخواهش خود شما بود پس شما
برای کعبه سجده نمی کنید سجده برای خدا می کنید و مثل کعبه

برای شما

برای شما مثل حضرت آدم است برای ملائکه که رو باو سجده
کردند و خدا را عبادت نمودند چرا که جهت او است و حجاب
بود بجهت آنکه انوار ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین در
صلب او بود پس جهت او خیر الجهات شد پس رو بآدم کردند
و غیر خدا را سجده نکردند چنانچه یعقوب و زوجه اش
و اولادش برای یوسف سجده کردند که خدا فرموده خروا
له سجدا و خدا را سجده کردند ولی سمت و جهت ایشان
بود و خدا را از آن سمت مشاهده نمودند و خدا امر
به شرک نمیکند چگونه ملائکه را امر بسجده برادم کرد و انبیا
خدا شرک نمودند چگونه یعقوب سجده بر یوسف کرد
و اگر اینها شرک و کفر بود خدا باینها راضی نبود چنانچه
فرموده ان الله لا یرضی لعباده الکفر و ان تشکروا یرضه
لکم پس آنچه را که ملائکه و یعقوب بجا آوردند مرضی خدا بود
خلاصه کعبه جهت عبادت شد و آنچه می کنند بت پرستان
عبادت همین سنگها و همین مرشدها را می کنند چنانچه

شاعر شان می‌گویند کافران از بت بیجان چه نوع طلبند
بادی ان بت بپرستید که جانی دارد ولی هر عبادتی را
جهتی است چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود جهت نماز
کعبه است و جهت زکوة فقراء شیعه اند و جهت جهاد سوار
شدن و با کفار محاربه کردن است هم چنین هر یک از
واجبات و مستحبات را جهتی است و خدا اجل از آن است
که جهت عبادت شود و هیچ عبادتی نیست که بر ذات او
واقع شود چگونه ذات او محل حوادث گردد نه گرسنه است
که باو زکوة دهی و نه مضطر است که او را یاد کنی نه مکانی
دارد که جاروب خواهد نه او را بدنی است که او را لباسی
پوشی نه در سمتی است که رو باو کنی پس طاعتهای خلق
و معصیتهای ایشان نفع و ضرری بذات مقدس او
نرساند حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید ان الله سبحانه
خلق الخلق حین خلقهم غنیا عن طاعتهم امنا من معصیتهم
لا تنفعه طاعة من اطاعه و لا تضره معصیة من عصاه

حاصل معنی انکه خداوند عالم از طاعت خلق بی‌نیاز
و از معصیت ایشان ایمن است نه طاعت ایشان
باو نفعی رساند و نه معصیت ایشان باو ضرری
پس جمیع طاعات را جهتی است طاعات اعضای
ظاهری تو را جهاتی ظاهر است و جهت خیال تو نیز
در این امور و انکه هر که نجات یافت و هر که هلاک
شد سبب هلاکش چه بود پس اوّلی را از خدا
خواهی که بتو توفیق دهد تا بآن عمل نمائی و از دومی
تو را حفظ فرماید هم چنین جهات عبادت عقل تو
فهم معنیهای این کلمات و این حرکات است پس چنانچه
اعضای ظاهره تو هر یک جهت عبادتی دارند هم چنین
اعضای باطنه تو را هر یک جهتی جداگانه باشد و باید
هر یک رو بجهت خود کنند و جهات عبادت غیر معبود
باشد ولی در همه جهات باید قصد معبود کرد و نیز جهت
عبادت این است که در زیارت میخواهی مراد ادا

بدء بکم و من وحده قبل عنکم و من قصده توجه بکم
حاصل معنی آنکه هر که خواهد خدا را توحید کند و رو
باو کند باید از شما او را قبول کند و رو بسوی شما نماید
و زیاده از این مختصر گنجایش ندارد و برای اهل اشاره
همین قدر کافی است **فصل** چون فهمیده شد
که خداوند عالم ذاتی است یگانه و واحد بری از مخلوق در ذات
و صفات و افعال و عبادت با او شریکی نیست پس
عرض می کند و لا حول و لا قوة الا بالله که خداوند عالم
از درک ابصار خلایق غائب است چنانکه میفرماید
لا تُدرِکُهُ الاَبصارُ وَهُوَ یُدرِکُ الاَبصارَ و از برای احدی
از خلق وصول بذات خداوند عالم ممکن نیست و احدی
از مخلوق دست رسی بسوی او ندارند که از او علم سیاست
نفس و سیاست منزل و سیاست مدن آموزند
و از جمله این مخلوق آدمیان بودند پس خلق کرد آنها را
از آب گندیده جاهل و نادان و ضعیف خیر و شر خود را

عالم نبودند و نفع و ضرر خود را نمی دانستند و عالم برضا
و غضب خداوندی نبودند و نمیدانستند که چه چیز
باعث قوام معاش ایشان است و چه سبب نظام
معاد آنها و از عجایب حکمت الهی این بود که در ایشان
حکمتهای غریبه و صنعتهای عجیبه قرار داده بود و خواست
ظاهر کند این اشیا را از مکمون آنها و چون این حکم و صنایع
در آنها بالقوه بود و خود خلق قادر نبودند بر اظهار
این قوی و محتاج بودند بکسیکه در خارج آنها را تکمیل کند
حکمت بالغه خداوندی بر این قرار گرفت که بفرستد بسوی
خلق کسانی را که آنچه از این قوی در خلق پنهان بود آشکارا
نمایند و خدای خود را بایشان بشناسانند و چیزی که
بسبب آن نظم می گیرد معاش و معاد آنها با آنها بفهمانند
و برسانند آنها را بسوی حیات ابدی پس برگزید از
میان خلق کسانی را که صاف طینت بودند و قابل آن
شدند که آنها را بر اسرار خود اطلاع کند و پرده از پیش

چشم ایشان بردارد تا صلاح و فساد خلق را مشاهده کنند
و پس از مشاهده بگوبران برسانند پس امثال این گروه
بجهة هدایت خلق و این بزرگواران را خداوند عالم معصوم
و مطهر از بدیها و انها را نگاه داشت از جمیع گناهان کوچک
و بزرگ که مردم را از انها نهی میکردند و عمل کنندهٔ بودند
بجمیع طاعات که مردم را بانها امر میفرمودند و خود را فانی
و مضمحل کرده بودند در جنب عظمت خداوند بغیر از نام و صفة خدا
هیچ در دل نداشتند و سرتا پا صفات و اسماء الهی را نما میشدند
و چون چنین شدند دیدار ایشان دیدار خدا شد و گفتار
ایشان گفتار خدا و رضا و غضب ایشان رضا و غضب
خدا و امر ایشان امر خدا و نهی ایشان نهی خدا و خلیفهٔ خداوند
عالم شدند در زمین چنانکه در وقتیکه خداوند عالم حضرت
آدم را افرید بملائکه فرمود انی جاعل فی الارض خلیفة یعنی
سیرت و سنت ما این است که در زمین خلیفه گذاریم
پس خداوند عالم خلیفه آفرید اول مرتبه که آدم باشد

واین

و این سنت الله شده در زمین از اینجهة بحضرت داود فرمود
یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض یعنی ای داود ما ترا خلیفه
قرار دادیم در زمین و مراد این است که مردم در همان عصر آدم
و عصر داود محتاج بخلیفه بودند و بس بلکه همیشه محتاج بخلیفه
بوده اند و هستند و جمیع انبیا و اوصیا خلفاء خدا بودند
در زمین و حکم بحق میکردند و اول آنها حضرت آدم بود
و اخر انها و خاتم آنها محمد بن عبد الله صلوات الله و سلامه علیه

فصل اجماع جمیع مسلمین است که در هزار و سیصد و
کسری قبل از این پیغمبر ما محمد بن عبد الله صلوات الله و سلامه
علیه مبعوث شد در مکه با این نسب معروف که اسم
آن بزرگوار محمد بود و مادرش آمنه و پدرش عبد الله و
مردم را بسوی توحید خداوند عالم دعوت نمود و ایشان را
بسوی اقرار بر نبوت خود خواند منفرد و تنها و بیدولت
و عسکر و اعوان و یتیم بزرگ شده و هرگز سلطنت
نکرده و فنون امارت و سیاست و ریاست

ولشکر کشی او و وعده و اظهار نمود معجزات بسیار و خداوند
عالم عطا نمود باین بزرگوار خلعت جلالت و هیبت
و قدرت و علم و عدل و زهد و تقوی و جمادات
و نباتات و حیوانات و زمین و آسمان همه این بزرگوار را
اطاعت کردند بعد از مکه هجرت فرمود و آمد بمدینه و
ادعای نبوت کرد و معجزات زیاد از زمان تولد تا بعثت
از آن بزرگوار ظاهر شد و خداوند عالم هم این بزرگوار را
تصدیق کرد و امر او را باطل ننمود و کسی گمان نکند که
این بزرگوار ریاضات کامله کشید و بسبب این ریاضات
تکمیل شد و بمقام نبوت رسید و اگر ریاضت نکشیده
بود کامل نشده و مکمل ناقصین هم نمی شد چگونه چنین
باشد و حال آنکه پیغمبر باید کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین
و اینکه خداوند عالم در قرآن می فرماید ما هذا الا بشر مثلکم
یاکل مما تأکلون منه و یشرب مما تشربون مقصود این است
که چون خواست این بزرگوار در عالم بشر ظاهر شود بکسوت

کرفت

گرفت مثل سایر بشر که بخورد و بیاشامد و تشنه شود
و گرسنه شود و مجامعت نماید تا اینکه خلق با این
بزرگوار انس گیرند و تفهیم کنند که از جنس ایشان است
و در این هنگام چون معجزه از او سر زند معلوم شود که
مخالف عادت است و از صفات ربوبیت و خداداد است
که در این بزرگوار ظاهر گشته و از او بپذیرند و با او ایمان
آورند و پیروی نمایند و حال این بزرگوار در همین مقام بشریت خاص
نمود بسایر خلق خطابا بجمیع الخلق همین بود نظاهری آن
بزرگوار اشرف است از جمیع اهل زمین و آسمان و از زمین
و آسمان و همه موجودات رعیت این بزرگوارند و این بزرگوار است
مبعوث بر کل چنانکه خداوند عالم می فرماید تبارک الذی
نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیرا و نمی شود که
رعیت لطیف تر و شریفتر از پیغمبر خود باشد مجملا آن
بزرگوار مبعوث شد به نبوت و شریعتی وضع کرد برای
تعدیل ظاهر ابدان مردم که سیاست بدنی و خانه خود را

نموده و با اهل ملل دیگر راه رونده و اسباب صلاح معاش
آنها شود و طریقی بوده که امراض اخلاق و احوال و صفات
نفسانی آنها منتظم شود و اصلاح روح آنها شود و حقیقتی
بوده که اصلاح عقول و افئده ایشان شود و مطلع بر حقایق
اشیا شوند و حکمت الهیه را بر خورند پس وضع شریعت
برای تعدیل ابدان مردم است و بعینه کتاب طبیبان است
که در آن کتاب خاصیت هر دوا و غذائی را بمردم فهمانیده اند
و خلق را خداوند عالم مختار فرموده در استعمال آن دواها
و غذاها و سایر ملتها با آنکه دشمن دین و آئین اند
چون فهمیده اند بزرگی صاحب این شریعت را و از این
کتاب طب حکمتها یافته اند بجهت تعمیر دنیا و نظم بلاد خود
بآن عمل میکنند و دولت آنها فی الجمله انتظامی دارد
پس هر کس بخواهد امر دنیای او مضبوط شود اگرچه خدا را
نشناسد و به پیغمبر صلی الله علیه و آله اقرار نداشته باشد
باید موافق شریعت راه رود و ثمر آن را حکما خواهد دید

و چون

و چون از برای خدا و ایمان قلبی نمیکند ثواب آخرت را
ندارد و علامتش همین بس که امانت و راستی او هر کس بجا
آورد معتبر میشود و خیانت و دروغ امر او را فاسد میکند
از هر کس صادر شود و مؤمنین چون بجهت خدا شریعت
رفتار میکنند ثمر آن را در دنیا خواهند یافت و در
آخرت هم چون از برای خدا و ایمان قلبی کرده اند ثواب
دارند جهلا آن بزرگوار صلوات الله و سلامه علیه کوتاهی
در احسان و هدایت خلق نفرموده و اگر اهل اسلام
باین شریعت عمل میکردند بلاد معمور و عدل منتشر و در امان
دولت وسیع و رحمتها از آسمان نازل و بلاها مرتفع می شد
بجهت آنکه آن بزرگوار از برای هر قومی تکلیفی قرار داد نموده
که در وسع و قوه آنها است که اگر آن را بجا آورند البته
اسباب اصلاح امور دین و دنیا و آخرت ایشان بان
می شود و اگر نکردند اسباب هلاک آنها و از برای هر جزئی
از جزئیات این شریعت ثمرها است که عقلها از درک آن

حقیقت انها میزان است مثلا امت جزئی از جزئیات
این شریعت این است که با مردم بطور خوشی و مهربانی
باید سخن گفت و پشت سر کسی غیبت نکرد بجهة
آنکه ثمرش را علانیه می بینی همینکه با خلق بطور
مهربانی سخن گفتی با تو مهربان می شوند با تو که مهربان
شدند غم و غصه تو را میخورند حاجات تو را بر
میاورند در همه جا معین و یاور تو هستند بد
گفتی با تو دشمن میشوند در هر طبقه از طبقات خلق
باشد اسباب خرابی کار تو را فراهم میاورند و هکذا
حاصل آنکه آن بزرگوار صلوات الله و سلامه علیه
تبلیغ فرمودند بهر کس تکلیف او را بطوری که تعقل
کرده و فهمید وما علی الرسول الا البلاغ و هر کس
عمل کرد بعد از فهمید فامر دنیا و آخرت او اصلاح
شد و هر کس نکرد هلاک شد و امر او فاسد و تباه
و همین قدر در این فصل کافی است

فصل

چون خواست پیغمبر صلی الله علیه و آله که از میان خلق برود
بامر خداوند عالم حضرت امیر را خلیفه و قائم مقام خود
کردانید بجهة اینکه مردم غیب نمیدانند و نمیدانند که
قابل خلافت کیست پس چون کسی را نشناسند و
نتوانند تعیین نمایند و واجب است که چنین کسی
عالم باشد و اگر نباشد بنای عالم بر فساد و لغو خواهد بود
پس واجب است که خداوند عالم چنانکه نفسهای پیغمبران را
شناخت و آنها را برگزید امام را هم نصب کند و تعیین
فرماید لهذا معین فرموده و بامت واگذار ننموده که باجماع
خود خلیفه و جانشین نصب کنند بجهة آنکه اگر کسی چشمی
داشته باشد میداند که مقام ریاست را نمیدانند مگر
دیگری و باجماع صد هزار جاهل کسی فقیه و مجتهد نمیشود
چگونه میشود که کسی باجماع صاحب ریاست الهی شود کاسهها
چه میدانند که حوض کفایت عالم را می کند یا دریا و چه
میدانند که حوض بزرگتر است یا دریا این است

کران بزرگوار صلوات الله و سلامه علیه فرمود علم شریعت
و احکام بیش از آن است که من در باب مجلس برای
شما بگویم علم حلال و حرام را که یاد دادم در نزد علی ابن ابیطالب
علیه السلام و علم را باو تعلیم کردم شما بو ما فیوما از او
بگیرید بجهت آنکه این خلقی که هستند نمیتوانند حاصل
علومی که جمیع خلق محتاج باشند شوند مگر شخصی کلی
باشد که کفایت کل را بکند مردم هر باب بقدر خودشان
می توانند علم تحصیل کنند و در جمیع فنون عالم امر
همین طور است این مردم در علم یکی یکی نیستند علم جزو و
نفر کسی نمیشود مگر همینه [illegible] نفر داشته باشد فی المثل اگر
مقابلی در ولایت باشد علم ولایت را نمیشود لکن حاکم
علم کل ولایت را میشود اگر حاکی خواسته باشید پیدا
کنید که علم شیراز و اصفهان و کرمان را بخود بخواهند پیدا
شد آن سلطان است که علم جمیع ولایات را میشود و هم
سلطان ایران علم فرانسه را نمیشود ولی اگر سلطانی باشد

که شهنشاه

که شهنشاه باشد و جمیع روی زمین در تصرفش باشد
و سلطان باشد علم فرانسه و هند و سند و ایران همه را
میشود ولی علم آسمان را نمیشود لکن هست کسیکه علم عالم
عقول عالم مثال عالم ارواح عالم نفوس عالم طبایع همه را میشود
و هر کس را در حد خودش می نشاند امر و نهی همه را باها می گوید
پس این بزرگوار بود که دارای جمیع ما یحتاج کائنات بود و
علم کائنات را از پیغمبر صلی الله علیه و آله تعلیم گرفت و بعد
از آن بزرگوار در زمانش امام حسن بود و هکذا اماما بعد از
امامی تا امر رسید به حجت کبری و آیت عظمی خلیفة الله فی
العالمین و نور الله فی الکونین حضرت بقیة الله ابن الحسن
العسکری سلام الله علیه که هم نام رسول خداست صلوات الله و سلامه علیه و آن
بزرگوار پادشاه حقیقی این زمان است و حی است
و قائم است و عالم بوجود های این بزرگوار برپا است
و عما قریب ظهور خواهد فرمود و این بزرگوار مانند قطب
و قلب و مرکز عالم و جامع شریعت پیغمبر و حافظ شریعت

هستند که پیغمبر صلی الله علیه و آله برای خلق تا روز قیامت آورده
و عیب علم و صنعت و حق علم پیغمبر صلی الله علیه و آله این بزرگواران دانند
و از ایشان بروز کرده و این بزرگواران دارای جمیع مقامات
پیغمبر صلی الله علیه و آله هستند غیر از مقام نبوت و
از این مقام که گذشتی دارای جمیع مقامات هستند و قول
این بزرگواران قول پیغمبر است صلی الله علیه و آله و اطاعت
ایشان اطاعت آن بزرگوار و اطاعت آن بزرگوار اطاعت
خدا و من یطع الرسول فقد اطاع الله **فصل** از جمله
واضحات و کلمات حقه که کتابهای زیاد در آنها
نوشته شده است کلمه توحید خداوند عالم است
و معرفت پیغمبر ما محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و ولایت
ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم اجمعین و کسیکه مذهب تشیع را
اختیار کرده و حق دانسته باید بهر لهو و لعبی از آنها منصرف
نشود و اگر بو منا هذا کسی اینها را یقین ندارد اول برود
از پی تحصیل توحید پس از آن نبوت و پس از آن امامت

واکراین

و اگر این سه را یقین کرده باید طلب کند کسی را که حبل
او متصل است بحبل امام و هادی و راه نمای خلق است
بسوی امام و هر چه می گوید از قول امام می گوید و قول امام
قول پیغمبر است و قول پیغمبر قول خداوند عالم است
و آن حق است و هر چه از جانب خداوند عالم نیست
ضلالت و گمراهی است و ماذا بعد الحق الا الضلال
بجهة آنکه احدی جز انبیا خبر از وحی آسمانی و مسائل و
احکام الهی ندارد و دین اسلام بواسطه خاتم انبیا صلوات الله
و سلامه علیه بخلق رسیده و بعد از آن بزرگوار بواسطه
خلفا و اوصیای آن بزرگوار علیهم السلام و آنچه را که ائمه
بیان کرده اند در احادیث ایشان است پس حق تمام
از جانب خداوند عالم جل شانه در احادیث ایشان است
و بس پس هر کس یومنا هذا ادعای مطلبی کرده و از
احادیث ایشان دلیل محکمی بر مطلب خود آورد
آن حق است از جانب خداوند عالم جل شانه اگر

که امام زمان عجل الله تعالی فرجه در توقیعی که از برای
شیخ مفید علیه الرحمة نوشتند می فرمایند اما الحوادث
الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی
علیکم وانا حجة الله یعنی حوادثی که واقع بشود در مسائل
دینیه خود پس رجوع کنید در آن حادثها در احکام آنها
بسوی راویان حدیث ما بجهة اینکه ایشان حجتهای من
هستند بر شما و منم حجة خدا و جمیع علمای شیعه که در هر
عصری بوده اند از زمان غیبت تا کنون متمسک بوده اند
باقوال و احادیث ائمه طاهرین سلام الله علیهم و از نزد خود
چیزی نمی گفتند حتی آنکه اگر آیه از قرآن میخواندند تفسیر آن
آیه را از احادیث آن بزرگواران می کردند نه از پیش خود
و همچنین علمائیکه الان هستند متمسکند بفرمایشات
آن بزرگواران سلام الله علیهم اجمعین پس حجة بودن این علما
بجهة آن است که متمسک اند بقول و حکم معصوم علیه السلام
نه از جهة دیگر پس قول آنها حجة است اگر روایت از امام خود

کنند

کنند و اگر از امام روایت نکنند قول خود آنها بدون روایت
حجة نیست پس معنای این حدیث شریف من اصغی الی ناطق
فقد عبده ان کان الناطق ینطق عن الله فقد عبد الله
وان کان الناطق ینطق عن لسان ابلیس فقد عبد ابلیس
و امثال او این است که هر حکایت کننده که نقل میکند
قول غیر را آن قول غیر است نه قول راوی اگرچه آن قول را تو
از زبان راوی شنیده باشی پس اگر راوی ثقه و امین باشد
و بگوید بشنو که فلان شخص گفت که بیا پس لفظ بیا را اگرچه از
زبان راوی شنیدی و لکن در حقیقت این قول قول آن
کسی است که راوی از آن روایت کرده پس اگر تو اطاعت
کنی راوی را در حقیقت اطاعت آن شخص را کرده و راوی
واسطه بوده و اگر مخالفت راوی را کردی در حقیقت مخالفت
کرده آن شخص را که از او روایت کرده چرا که قول راوی
قول خود او نبوده و قول غیر را نقل کرده بوده پس از اینجهة
قول پیغمبر صلی الله علیه و آله که ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی

بود چه بود قول خدا بود و حکم او حکم خدا و اطاعت او اطاعت
خدا و مخالفت او مخالفت خدا جل شانه و هم چنین قول
ائمه طاهرین و احادیث ایشان که معصوم‌اند از تکلم
کردن از روی هوی قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و قول خدا جل شانه
بود و هم چنین از شیعیان ایشان هر یک ثقه و امین باشند
و احکام ایشان را بیان کنند و احادیث ایشان را حکایت
کنند حکم ایشان و قول ایشان حکم و قول ائمه علیهم السلام است
و اطاعت ایشان اطاعت ایشان علیهم السلام است و مخالفت
ایشان مخالفت ایشان علیهم السلام است و قول و حکم و اطاعت
و مخالفت ایشان قول و حکم و اطاعت و مخالفت رسول
خداست صلی الله علیه و آله و قول و حکم و اطاعت و مخالفت
رسول خدا صلی الله علیه و آله قول و حکم و اطاعت و مخالفت
خداست جل شانه پس از این جهت فرموده‌اند مَنْ کانَ مِنْکُمْ
مِمَّنْ قَدْ رَوی حَدیثَنا وَ نَظَرَ فی حَلالِنا وَ حَرامِنا وَ عَرَفَ
اَحْکامَنا فَلْیَرْضَوْا بِهِ حَکَماً فَاِنّی قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَیْکُمْ حاکِماً فَاِذا

حکم

حَکَمَ بِحُکْمِنا فَلَمْ یُقْبَلْ مِنْهُ فَاِنَّما اسْتُخِفَّ بِحُکْمِ اللّهِ وَ عَلَیْنا
رُدَّ وَ الرّادُّ عَلَیْنا الرّادُّ عَلَی اللّهِ وَ هُوَ عَلی حَدِّ الشِّرْکِ بِاللّهِ
یعنی هر کس که از شما شیعیان باشد و از جمله کسانی باشد
که روایت کرده حدیث‌های ما را و نظر کرده در حلال‌های ما و حرام
ما و فهمیده احکام ما را پس باید راضی شوید بحکم بودن او
پس بدرستیکه من قرار داده‌ام او را حاکم بر شما پس هر گاه حکم
کرد بحکم ما و قبول نشد از او پس جز این نیست که بحکم
خدا استخفاف شده و بر ما رد شده و رد کننده بر ما
رد کننده بر خداست و رد کردن بر خدا در حد شرک
بخداست پس قول شیعیان حجت شد از جهت روایت
که در واقع قول ایشان قول خدا و رسول صلی الله علیه و آله
و ائمه علیهم السلام است نه قول خود ایشان و میشود که این
شیعیان لفظ روایت را هم روایت نکنند بلکه آنچه را
از روایت فهمیده‌اند از برای خلق گفته‌اند و مراد امام
علیه السلام را نقل بمعنی کرده و از برای خلق بیان کرده‌اند

و خلق هم چون با ایشان اطمینان دارند با آنکه از ایشان
نپرسند که لفظ حدیث را از برای ایشان بگویند و آنچه فتوی
می دهند بآن عمل کنند و واجب است شناختن این علما
بجهت اخذ مسائل از ایشان در جمیع امور دین که مردم محتاجند
با ایشان از برای ایشان صفات و علاماتی است از جمله آنها
که محل سخن نیست این است که باید فقیه و امین و زاهد در
دنیا و راغب در آخرت و متقی و پرهیزکار و مخالف
هوی و تابع امر مولای خود باشند و در علوم خود مستند
بمحکمات کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اخبار
ائمه باشند و صاحب نفس قدسیه و دارای علوم رسمیه
که در کتب فقها ثبت است و این مختصر محل ذکر جمیع
آن علامات نیست مجملا آنکه باید مؤمن باشند و نباشند
از جمله اشخاصیکه خداوند عالم در باره ایشان میفرماید ان هم
الا کالانعام بل هم اضل چرا که انعام واجب الاطاعة
عباد و بلاد نشوند و امام میفرماید الناس کلهم بهائم

الا المؤمن

الا المؤمن و پیغمبر باید مؤمن کمتر از گوگرد احمر است پس
علمای واجب الاطاعة باید مؤمن باشند تا بهایم نباشند
و آنها گمان کنند و کمتر از گوگرد احمر کتاب اصول کافی را باز کن و ببین
و این مؤمنین در هر عصری بوده و هستند و خداوند ایشان را
تفضیل داده است بر سایرین و سایرین را امر باطاعت
ایشان کرده است و شیعه ایشان را واجب و برائت
و بیزاری از دشمنان ایشان را محتم فرموده است و از
برای این علما و مؤمنین درجاتی است چنانکه خداوند عالم
میفرماید یَرْفَعِ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ الَّذِینَ
اُوتُوا العِلْمَ دَرَجَاتٍ بعضی دارای علوم ظاهریه فقهیه هستند
مثل علم احکام نماز و روزه و خمس و زکوة و حج و معاملات
و سایر عبادات و علم حدود و دیات و مناکح و مواریث
و امثال آنها و این جور از علما علمای شریعتند و از علما که
اصلاح نفوس خلایق را میکنند علمای طریقتند و جلالت
شان و علو مکان از علما بر علمای شریعت [illegible] ایشان

بر بود است و این جدا از علما کسی است که عالم شریعت هم
هست و زیاده هم دارد نه آن اشخاصیکه ادعای ارشادی کنند
و ابدا احکام نماز خود را نمیدانند مراد از علمای طریقت اینها
نیستند بلکه اینها جزو جهالند و آنها مومن و بالاتر از
اینها علمای حقیقت هستند که صاحب علم شریعت و طریقت
هستند علاوه صاحب علم حقیقت هم هستند پس اگر کسی
ادعای علم حقیقت کرد و از شریعت خبری ندارد و از علم اخلاق
نمیداند کول او را مخور پس هر مرتبه از مقام حکمی دارد
چشم خودت را باز کن و کول ادعاهای مردم را مخور و هیچ
این شبهه با تش نشود مگر اینکه شخص خودش غرض داشته
باشد امام زاده درست کنند و در بنااش بیفتند و آهو کردن
باشد این آهو بگوید اند وان کوله بزند و با هم بخورند و این مختصر
گنجایش ذکر این گونه مطالب را زیاده از این ندارد و نزد
عاقلان هم ذکرش بیجا است و همین قدر که عرض شد از باب
حفظ مراتب علما و دعوای از احادیث باشاده کافی است

فصل بسیاری از علوم در این دنیا هست که اگر یکی از
ادراک مردم مخفی بود که هیچ چیز از این علوم را نمیدانستند
احدی گمان نمیکرد که از وراء این عالم و این پرده چیز دیگری هم هست
چنانکه مردم همه اگر کور بودند دیگر کیفیت ضوئی هست قبول نمیکردند
پس خداوند حکیم قدیر علیم این علوم را بمردم نمایانیده تا بدانند
که از وراء این پرده چیز دیگر هست و بعضی گوشهای اینها را
آشکار و باقی را مستور داشته پس آنچه صلاح نبود که علم با آن
بهم رسانند خداوند علم آن را از خلق مخفی کرده و آثار و علامتهم
اخفا مخفی است مثل علم تاویل خواب که آن را مخفی کرده اند
که اگر مردم علم تاویل را کما هو حقه میدانستند مصلحت اخفا نمیشد
و شاید در خواب میدید که فلان روز میمیرد و تاویل آن را
که میدانست علی الاتصال میبایست که در وحشت باشد و دست
از همه کار خود برداره حال خداوند مخفی کرده و کذلک علم رمل
هر گاه این علم را درست میدانستند میبایست مطلع باشند
بر هر حادثه که واقع میشود و بر هر گنجی که در زمین است و

و بر احوال مردم مطلع شوند و مثل علم جفر و علم نجوم و سیمیا
و هیمیا و هم چنین سایر علوم غریبه که هست پس خداوند
این جمله علوم و آثار و اخبار را از خلق مخفی داشته و اگر کسی باشد
که تا او بر جمیع خوابها را بداند مفسدها خواهد کرد و هم چنین
پاره نفوس که اگر مآلات هیچ توهمان شود فسادها خواهد کرد
پس خداوند این علوم را مستور فرموده و کذلک علم سیمیا
هیمیا و لیمیا و جفر که اگر مردم می دانستند هر آینه ادعای
نبوت و معجزه می کردند و علم سحر که اگر تمام مردم بدانند
کسی ایمن از شرشان نبود و تا با قوا ندارند سوء خاطری بهم
رسانیدند این نفوس غیر صالح به بینند چه چیزی کنند لهذا
مستور فرموده و لکن از هر یکی گوشه آشکار فرموده که بدانند
شود پس مردم بعقب اینگونه علوم نباید بروند و بر ایشان واجب
نیست طلب کردن این جمله علوم بلکه آن علمی را که واجب
کرده اند و فرموده اند طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة
علم حلال و حرام و مستحب و مکروه و علم مباحات است و

بر کافه

و بر کافه مسلمین واجب است که طلب کنند این علم را
و بر خدا است که با ایشان ایصال کند که اگر نکند حجت
او بالغه نیست و لله الحجة البالغة **فصل** علم سحر را بعضی
از علمای نوشته اند با آنکه واجب شود تعلیم گرفتن آن
از برای ابطال مدعی نبوت ولی نوعا حرام است و حد ساحر
قتل است و بد نیست اشاره باین مطلب هم بشود و لا قوة
الا بالله پس عرض می شود که نظم این عالم را خداوند عالم بر این قرار
داده که بدون سبب چیزی در این عالم جاری نشود حال
بعضی اسباب آسمانی است و غیبی و بعضی زمینی و شهادی
انبیا و صاحبان معجز اسبابی را که باید بر حسب عادت بمدتها
عمل آید در زمان قلیل عمل می آورند مثلا درختی که در شش ماه
باید بار ور شود و میوه اش برسد بواسطه اسباب آسمانی
و زمینی از اسباب را در طرفة العین جمع می نماید با اسباب
غیبی و این کار انبیا است و اما با اسباب شهادی ممکن است
که غیر انبیا آن کارها را بکنند و اثر هم دارد و همه حیله و

و شعبده است و از اثر ما نند کرمی آتش است که لازم
از اسباب است و خداوند هم قرار داده است که باسباب
اشیا را ایجاد کند و این دخلی با ایمان و کفر ندارد خداوند
آتش را در این ملت سبب سوختن قرار داده کافری آتشی
بجائی بیندازد می سوزاند مؤمنی هم بیندازد می سوزاند
پس باسباب شعبده و اگر کسی کاری کرد که از فهم عوام بالا
تر باشد مثل میرزا ملکم خان از قرار مسموع و خواسته
باشد بواسطه آن ادعائی کند سخن او مسموع نیست
و اگر بگوید من از اهل شعبده هستم و این کارها که می کنم
بواسطه این اسباب است حق گفته و در این کلمه باید او را
تصدیق کرد و اگر بواسطه این اعمال ادعای حقیت کرد
تکذیبش لازم است و خداوند هم بر خود قرار داده است
که بطلان او را بر خلق ظاهر کند می فرماید ما جئتم
به السحر ان الله سیبطله ان الله لا یصلح عمل المفسدین
اصلاح عمل مفسد کار لغو است و خداوند عالم لغو کار نیست

پس اصلاح باطل خداوند عالم نمی کند و نخواهد کرد ابدا
از عهد آدم تا کنون و تا قیامت نخواهد شد باطلی
قد راست کند و بطلان او ظاهر نشود پس انسان عاقل
نباید اتباع هر داعی و غوغا کننده باشد و از هر سمت صدائی
بلند شد بدود و از هر راهی بادی آمد میل کند **فصل**
خداوند عالم جل شانه از برای هیچ باطلی اسباب مفیده
بحق نیافریده و از برای هیچ حقی هم اسباب مفیده ببطلان
نیافریده و اگر چنین بود که اهل باطل یقین بر حقیت
خود می کردند پس معتقد دو عقیده و بنا پشت یکدیگر
شوند و اگر این را دانستید مسئله بسیار خوبی است
و آن این است که نیست اهل باطلی که یقین داشته باشد
در دل خود شک که من بر حقم پس کجا مباهله قول آن جماعت
که می گویند که اگر فی المثل کسی بدین یهود دینش یا نصرانیت
یا در ملت دیگر تتبع کند و یقین کند که یهود دینش حق است
یا آن ملت دیگر تقصیر شرع چیست یهود و شده یا نصرانی

یا ملل دیگر که کافر شد می گوئیم این قول نامربوط است و چنین
فرضی محال است زیرا که یومنا هذا احدا از برای دین
یهودیت یا نصرانیت یا مجوسیت یا سایر ملل دیگر
غیر اسلام ادله یقینیه نیافته و کسی یقین در دین خود
نمی کند که پیغمبر آخر الزمان را پیغمبر بداند و وصی آن حضرت
امیر و یازده امام دیگر بداند و با دوستان خدا دوست و
با دشمنان خدا دشمن باشد و غیر از این جماعت هیچکس
در دین خود و طریقه خود یقین نمیکند زیرا که خدا انبیا فرستاده
برای هیچ حقی آیات مفیده بباطل و برای هیچ باطلی آیات
مفیده بحق چنانچه از برای هیچ کوکبی سایه ظلمانی نیافریده
و از برای هیچ ارضی سایه نورانی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا در قرآن است پس هر کس جهاد کند خداوند راه حق را
باو می نماید اگر غرض و مرضی نداشته باشد و ذهنش مشوب
بشبهه نشده باشد و ممکن است که علائم مفیده بر حق
باشد و لکن غشاوه در قلب و سینه کسی پیدا شده که آن

ادله حقه

ادله حقه در قلب او اثر یقین نمیکند مثل آن شخص وسواسی
که دست خودش را زیر آب کرده و یقین نمی تواند
بکند که دستش زیر آب رفته می گفت بیایید بر
بالش بنهید که دست من زیر آب رفته باشد و سواس بجایی
میکشد که شخص این طور میشود که محسوس مظنون
او میشود و بسیار میشود که کسی ذهنش از تلقین مشوب
بشبهه شده که تواتر از برای او افاده قطع نمی کند کسی که
می نویسد که چهار صد سند در خصوص غدیر خم دیده ام
و شبهه در صدق آن نکرده ام پس میشود که با وجود علائم
مفیده بر حق افاده یقین برایت کسی نکند و آن کسی است
که ذهنش مشوب باشد از این جهت است که در اجتهاد
علما نباید مجتهد چیزی را بخواهد که حلال بشود یا حرام
بجهت آنکه اگر عمدا بخواهد که آن چیز حلال شود ذهنش چون
منصبغ است لامحاله اخبار را بر وجه انصباغ می فهمد
و خورده خورده چنان میداند که حلال است و با آنکه

عمل نخواهد حرام باشد بجهة انصباغ ذهنش حرام می
فهمد و از اخباری که رجوع می کند او ز صرافت خود می
افتد پس طالب حق باید ذهن خود را خالص کند و طلب
حق در مسئله را نماید و میل نکند اندرون عمل باین طرف
یا ان طرف که اگر میل کرد لا محاله اشتباه می شود و کذلک
از خداوند عالم هم که میخواهد سؤال حق و باطل کند باید
هیچ غرض نداشته باشد و محض طلب حق باشد و بشرط النیة
حق را خواهد فهمید بمقتضای ایه شریفه که عرض شد
و ختم می کنم این مختصر را بذکر خاتمه **خاتمه** بدان که کفر
و ایمان و عدالت و فسق و سعادت و شقاوت دخلی
بطائفه مخصوصه ندارد که هر کس از فلان طائفه است
حکما باید کافر باشد یا مؤمن یا عادل یا فاسق یا سعید یا شقی
مثلا یا انکه هر کس پدرش اقا بوده حکما باید او هم اقا باشد
پس هر گاه دو نفر داعی پیدا شد در این چیزها دلیل خوب
و دید به طرفی قرار دهد و یکی را اختیار کند بجهة انکه کسیکه

طرف

طرف مقابل خود را باید میداند و در وقت اظهار از دین
و مذهب خود می داند اگر اسباب اجرای حکم خود را بیابد
خون و مال و عرض و ناموس انها همه را حلال می داند و حکم
خود را جاری خواهد کرد طرف مقابل هم همین طور اجراء
حکم خود را خواهد کرد پس انسان باید رجوع کند بخدا و
رسول و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین و انچه فرموده اند
عمل کند و بمحض اینکه کسی ادعای کرد انچه او نبوده هیکل
حق و باطل همیشه در میان خلق بوده و محال است که
خداوند عالم دو هیکل در میان خلق بفرستد یکی حق و
دیگری باطل و علامت از برای انها قرار ندهد امر حضرت
امیر علیه السلام و ابو بکر هرگز بر طالب حق مشتبه نمیشود
و هر کس طالب حق باشد می فهمد که خلیفه پیغمبر اخر الزمان
صلوات الله و سلامه علیه باید حضرت امیر علیه السلام باشد
و چنین است امر درباره اشخاصی که ادعا می کنند که ما
خلیفه امام زمان عجل الله تعالی فرجه هستیم البته علامتی

برای انها قرار داده اند اگرچه مدعی خلافت بسیار اند ولی
تو نظر کن اگر صاحب صفات انبیا و اولیا و مومنین هستند
از انها قبول کن و اگر نیستند قبول مکن و نظیر این است که
همین که کسی را عادل گفتند و قیم صغار و وصی کبار و
امین مال غایب و متصدی اوقاف و مال الایتام و ملقب
حجة الاسلام مثلا و صاحب تیول و مواجب از سلطان
زمان چنین کسی واقعا و حقیقة مومن کامل است
و خلیفه امام زمان و سلمان عصر و اوان که فرموده اند
ذلک کل عصر سلمان خداوند عالم در قران می فرماید قالت
الاعراب امنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا و لما یدخل
الایمان فی قلوبکم یعنی گفتند اعراب که ایمان اورده ایم
بگو بایشان که ایمان نیاورده اید و لکن بگویید که اسلام
اورده ایم و هنوز داخل نشده است ایمان در دلهای
شما و علامت دخول ایمان در دل انتشار ایمان است
در اطراف و جوانب و هر عضوی را بوظیفه خود برپا داشتن

وهرچه از خداوند عالم و رسول و ائمه طاهرین رسیده است
بدل و جان خریدن و تسلیم کردن و عمل کردن چنانکه
حضرت سلمان علیه الرحمة خرید و رسید ان بزرگوار بمقامی
که رسید اگرچه مراتب مومنین مختلف است در صفا و
خلوص و لکن کسیکه مدعی ان مقام است باید متصف
بصفات ان بزرگوار باشد و بانمقام کسی نمیرسد مگر
انکه او نشود اگر کسی پادشاه شد می فهمد معنی سلطنت را
و الا نخواهد فهمید و چیزی خیال میکند از معنی سلطنت
و ادعای بیجائی میکند این است که بحضرت امیر علیه السلام
عرض کردند چه می فرمایید درباره سلمان فارسی فرمود چگویم
در کسیکه خلق شده از طینت ما و روح او قرین بود بروح
ما مخصوص کرده خدای تبارک و تعالی او را از علوم باول علوم
و اخر علوم و ظاهر علوم و باطن علوم و سر علوم و علانیه علوم
و حاضر شد نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلمان پیش
روی او بود پس اعرابی داخل شد و او را از جایش دور کرد

ود در جای او نشست پس غضب کرد رسول خدا ص
انکه عرق از میان دو چشمش ریخت و سرخ شد دو
چشم او پس فرمود ای اعرابی ایا دور می کنی مردی را که
خدای تبارک و تعالی او را دوست میدارد در اسمان
و رسول او او را دوست میدارد در زمین ای اعرابی
ایا دور می کنی مردی را که حاضر نشد مرا جبرئیل مکر
انکه مرا امر کرد از نزد پروردکار من عز و جل که سلام خدا را
بسلمان برسانم ای اعرابی سلمان از من است هر که او را
جفا کند مرا جفا کرده و هر کس او را اذیت کند مرا
اذیت کرده و هر کس او را دور کند مرا دور کرده و
هر کس او را نزدیک کند مرا نزدیک کرده ای اعرابی
در باره سلمان غلط مکن بجهت اینکه خدای تبارک
و تعالی مرا امر کرده که مطلع کنم او را بر علم اجلها و بلاها و
نسبها و فصل الخطاب اعرابی عرض کرد من کمان نمیکردم
در سلمان انچه را که فرمودی ایا نه سلمان کبر بود و اسلام

آورد

آورد فرمود ای اعرابی من از جانب خدا با تو سخن می
کویم و تو حرف میزنی سلمان مجوس نبود ولکن اظهار
شرک میکرد و در باطن مؤمن بود تا امر خبر و در روایتی
دیکر است که سلمان روزی داخل شد مجلس رسول صلی الله علیه و آله
مردم او را معظم و مقدم و مصدر داشتند بجهت
اجلال حق او و اعظام پیری او و اختصاص او بمصطفی
و اله پس عمر داخل شد و نظر بسلمان کرد و کفت کیست
این عجمی که مصدر شده است در میان عرب پس
پیغمبر صلی الله علیه و اله بر منبر بالا رفتند و خطبه خواندند
و فرمودند که مردم از ادم تا امروز مثل دندانهای شانه اند
فضلی نیست مر عربی را بر عجمی و نه سرخ را بر سیاه
مکر بتقوی سلمان دریایی است که تمام نمیشود و کنجی است
که خلاصی ندارد سلمان از ما اهل بیت است سلمان
حکمت روزی شده است و برهان باو نصیب
شده و سایر اخباری که در شان و فضل این بزرکوار

مخصوصا وارد شده واخبار یکه عموما درباره شیعیان
وفضائل ومقامات انها ذکر شده اگر کسی رجوع
کند بانها وطالب حق باشد حق را خواهد یافت و
اگر بر خودش هم امر مشتبه شده باشد دفع اشتباه او
خواهد شد هر کس صفات وعلامات آتش را دید
وفهمید هر جا آتش دیدی فهمد این آتش است وابدا
امر بر او مشتبه نشود وهکذا سایر عناصر وزیاده
از این این مختصر گنجایش ندارد وانچه عرض شد از ابتدا
تا انتها با اینکه همه اش تصریح وعامیانه بود هر مطلبی
اشاره شد بمضمون العاقل یکفیه الاشارة والجاهل لا
ینفعه الف عبارة وصلی الله علی محمد واله الطیبین الطاهرین
ولعنة الله علی اعدائهم وغاصبی حقوقهم ومنکریهم ومنکری
فضائلهم اجمعین الی یوم الدین تمام شد بر دست مصنفش
حسین بن ابراهیم الطباطبائی الشهیر بلجمبة مولدا والکربلائی مسکنا
انشاء الله در یازدهم شهر رمضان المبارک سنه ۱۳۰۰ نبویه هجری

در دیوانخانه خارج دروازه تهران